

۱۶۱

کتابخانه
میراثورای
اسلامی

۱۷۱

برای سر محمد علی محمدی

ساز - RV

→ RMM
برای سر محمد علی محمدی

۱۷۶۸۰
۲۰۸۸۴۵



بردار ۱۳۷ نمایندگان ملت برای مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۶۸۰
شماره ثبت کتاب	۲۰۸۸۴۵
جمهوری اسلامی ایران	

لغت جفته نمی غیر سمز بیش

بست بیش

از کوه سکن

منم
شکم
چرخم
ما ساد سم
عاشقم
بر زخمها
بری
فت
شوم
اواسانه
شده
نوا
وجود
ز خود

کتاب
بست
جفت
نام
له
که
نمود
جفت
نام
حضرت
خالو
ولید
زنی
کا
فران
برده
و
تایق
الدخار
ترجمه
حدیث
بکر
دک

آه
ار
کار
در
کار
مگر
در
دو
آسم
نیکو
کرد
مار
او
قوت
تسلط
بر
عین
که
صنویت
پرو
خونی
هد
طیقل
در
طالع
شمس

مرج بر رانیه محمد سعید بیگ

مقر معرف شد برایکه میقدار یمنه نویم از

و گرن بر زن پنا دو و زده توانا از یک

و یمنه شاد و از حق مالی آه بزر اعلمه حیدر

قریه نزد سه برین او درن یاست و ز ضر

شعر از توفت حاصل آت بلع عز ز

تحریل دین مرقوب باید غر را

خدا

خدا

محمد سعید

از کوه سکن
بست بیش
جفت نام
له که نمود
جفت نام
حضرت خالو
ولید زنی کا
فران برده
و تایق
الدخار ترجمه
حدیث بکر دک
آه ار کار
در کار مگر
در دو آسم
نیکو کرد
مار او قوت
تسلط بر
عین که
صنویت پرو
خونی هد
طیقل در
طالع شمس

۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱۰
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم مناجات

خداوند با اسماء عظیمت
 بحق حرمت به نور جمالت
 به فضل رحمت به انتهایت
 بحق حرمت منصور حلاج
 بلب خسته آنان در صیدند
 بحق حرمت سید نسیم
 بحق حرمت فتح شهیدان
 بحق حرمت پیران ماضی
 خداوند بحق نور ایمان
 خداوند اکنه کرم کنه
 منع کرد از حق نامه سیاهم
 خداوند کنه بسیار دارم
 یقین دانم خداوند کرم
 بحق حرمت

بحق حرمت نفی یا الهی
 بحق حرمت نام محمد
 اللهم جملة انت محمد احمد
 هر آن کس که بخواند این مناجات
 ندارم هیچ گونه نوشته
 چه ترسم نام فتح ته دارم
 چه بلب عاشقان جبره نوشتم
 بحق صاحبان خادمانت
 بحق حرمت زاهد جمید
 بحق شیخ شهاب الدین فاضل
 بحق الغریز لول العجب حال
 بحق حرمت محمود مختار
 محمد کاشف سر نهانست

نقاهم دار از شر تو بدو
 همه در حق بلند از من بگو
 بیایم ز کس نیستم اگر نه
 رو کرد آن که اول جمله حاجت
 بجز لا تقضوا من رحمة ته
 بجمه رسول ته دارم
 جواهر دانه با کرمین و شرم
 بحق یکلوان عیسانت
 بحق حرمت نوروز با عید
 بحق کبابی شیخ الوان کامل
 که او در خواب بود مقدس
 که هر جمله رسولان اوست
 شفیع المذنبین عاصیانست

بحق حرمت انوار الهی

امام برحق روز نیست
 حبیب اله رب العالمین است
 بحق صفت بوکر و عمر
 شجاعت رفیقان و لد و ر
 به آب زعفرانی علف
 بحق مرتضی شیر شیران
 بحق فاطمه خاتون
 مثال دلها در کوه که مون
 بحق رابعه علم خدیجه
 بحق مریم با آن نبی
 بحق صفت آن فضل عباس
 السهر الدمان من شر الوسوس
 بتورات و به انجیل و به بنور
 بحق صفت بیت المقدس
 به انوار سجد طالبین مختص
 بحق فاریان جمله قرآن
 به انعام و به یاسین و به احسن
 بحق صفت آن بیت معمور
 بحق انبیا با جوهر و نور
 بحق صفت ماه رمضان
 بذات الحجه بعثت لیل العید
 بحق بایزید سلطان بسم
 که بود مرشد کامل در ایام
 بحق صفت ایوب انصار
 بحق یوسف مدینه شیخ کبار
 بحق صادق

بحق حمدان حمد خوانند
 بحق اولیای پاکدینند
 بحق صفت یوسف مصری
 بحق صفت ایوب عصری
 بحق صفت جمله کتابت
 بحق صفت انعام و صلح
 بحق صفت اسحق و یعقوب
 بحق یوسف و یحیی و ایوب
 بحق صفت نام سلیمان
 بحق صفت موسی عمران
 بحق صفت نام کبیرت
 بذات به صفات و به نظیرت
 بحق صفت جنات رضوان
 بحق صفت صلوات و کوش
 بحق آسمان ماه منور
 بحق صفت یحیی و آدم
 بحق صالح و عیسی و مریم

وزیر چه کردم ناسزا ده از جمله عصیان خط
 استغفر الله العظیم ۵ عدم با خورشید تباہ
 هم عاصم هم روسبا ده من توبه کردم از کفاره
 استغفر الله العظیم ۵ من بنده زان تو م
 در عهد پیمان تو م که چه بدم زان تو م
 استغفر الله العظیم ۵ ای رحمت دریای عام
 زان قطره مار تمام رچی بکن بر خاصو عام
 استغفر الله العظیم ۵ دارم بفیض تو امید
 یارب منم نا امید رچی بکن بر موی سفید
 استغفر الله العظیم ۵ وقت سوال از نذر کج
 بکش زبانه یا حمد از تو مدد خواهم مدد
 استغفر الله العظیم ۵ وقت سوال از نذر حساب
 بکش زبانه یا حمد عاجز منم در جواب
 استغفر الله العظیم
 در پیش

در منزل خوف و خطر تو آب روی من مبر ۵
 استغفر الله العظیم ۵ از هر چه کردم در گذر
 در حشر و نشر در سوال ای پادشاه ذالجلال
 استغفر الله العظیم ۵ فریاد رس بر کل حال
 بر اعط کن ای کریم فرخ رس و هم جو رو نفیم
 استغفر الله العظیم ۵ ایمن کن از نار جحیم
 من شرمسارم یا الله از کف عصبان خط ۵
 دارم زبانه عذر خواه استغفر الله العظیم ۵
 یارب تو بر ما رحم کن بر این فقیر خسته تن
 آست ختم این سخن استغفر الله العظیم ۵
 در کوه عصبان کشته ام به حکم فرمان کشته ام
 اکنون پشیمان کشته ام استغفر الله العظیم ۵
 برداشتم دست نیاز بر در کمرت ای کارساز

تو چاره کارم بس ز
 یارب بس کدم خط
 بالطف تو دارم پناه
 هم را حمور حمن توی
 هم ذات به صفت تو
 نخواهم تلذذ در هر نفس
 دل مرا فریاد رس
 نه صبر دارم در بلد
 نه بهر قصاص حق رضا
 تا من زما در زلم ام
 دل را بشموت دلم ام
 از بس که بدم به خبر
 شنیده ام بند پدر
 استغفر الله العظیم
 تو عذر مرا کن روا
 استغفر الله العظیم
 هم راه و به راه آن تو
 استغفر الله العظیم
 جز تو ندارم هیچکس
 استغفر الله العظیم
 نه شکر دارم در عطر
 استغفر الله العظیم
 در معصیت افتادم
 استغفر الله العظیم
 بر کس نمیکردم نظر
 استغفر الله العظیم
 هم در حق هم در حق

هم در دهم در مان تویی
 هم راه به راه آن تو
 از چاره کارم تو
 غفار ستارم تو
 که نیک بد زان تو
 بر سفره خوان تو
 جز تو ندارم هیچکس
 میگویم اندر هر نفس
 یارب بنا فاغفر لنا
 سعد بن ابی سرحان
 استغفر الله العظیم
 استغفر الله العظیم
 پیوسته محو غم دارم تویی
 استغفر الله العظیم
 در خانه مهتاب تو
 استغفر الله العظیم
 دل مرا فریاد رس
 استغفر الله العظیم
 از ما بجایت کن دعا
 استغفر الله العظیم

هم هزاران در ده هزاران سدهم
 هم ز ما بهر چه علی السلام
 هم تحت شانه در روز پختن قلم
 هم در حق هم در حق

من کلام شیخ نسیم تحفه مقام که به مدد نسیم بوردید بر نوبت

محب احباب نسیم اشیم میا نو دنا سر مولانا و نسیم
 چونکه تو موسوم و نسیم ملد محو خط و خال کلام الله
 بنی حیران چشمه بوردیدر نما در خیال محراب و منبر
 چون خداوندان به پیشش میش به دین احباب نذر شولش
 سیر بوردیدر هم فرقه دآباد خیال درستان بهر دنت جریلا
 ایچون سکن مضبوط مکانیم دایم به نظر روین در ستانیم
 خدا جل ازل ابد شمت کمن نصیب نسیم و رحا آوردن
 اگر چه ارج جا رکال بین ما و موالی در افضال بین
 نهایت اینته جار حرس غولن مکن مردم غیر مقبولن
 دامنده و بانوه الخاقس کس تیدارین به غیر جاساس
 و انتن پری بند روزگار روح به نام صحبت ناجس و پیر
 سچون دل محروم دیدار نشن دائم آرزوش دین نام جنسن
 اربا کار ویشان غم ندان و باک باز نامه و پیغام خاطر مینشاد
 ازین سنجی

عق دیانی ؟ تنو ه

استغناء طلب کون بان لکله خدار زویر آسمان
 قبطون زک و کف طرح ریزان دن منجی
 طره هاتن طبلان سر پور ضو و رنگه دغی به پور
 فرط پیشه و تدارک کسره لفافه کفن سر اسره
 نبش هر درینوه حفر چاه جنز داپوشین عرف یاله
 لفظ دنگ برز لکل فضا یفناح کلبل ندده شاد
 اعتکاف ملک یازورن قد تنیای ابطادین
 مدین مقروض قرضاره خاطره سکه سبایه
 صلح دفع جنگ و جدل خالف سون و عوف بدل

اسنی روش قص کر تن حنث بالفر تقسیل شتن
 موبت رو بر و دامن بایه سرب جیکه بیس سر دسرایه
 مقفی کے کاریز کنه حاجم حیات کر فاصد کر کنه
 لبث وین تصویر صورت سقر خورخ مینو جنت
 سکل البول پاور کتیر نوایر فجون دوان ابانکن هویر
 مخاضه زن حیضه در دایم علمت زانیم فہمت فایم
 مخی صبح صادق راس ویز کاذب در وزن حاتم شیر تیز
 نصیح آب شربت سادان فقر وک نامر سرزدیکان
 النفاق جبه لا و کون غمض چاو یکانیان شعوب
 لغو پرو بوج فطر ولایت راج روینہ آخر نہایت
 بنٹ مخاض و شیر یک بلہ بنٹ لبون حلال آبان کبہ
 بیع یک لستہ حوال جفہ ستہ سال جدعہ چہار سال
 آوفاض زہم فقد بنوک مقدم و مفقود ہر کوک

نار بهشت کینه لغزش تو سر
طرز نرنگان اعیان رومر
دس دس مقبره بر تو بهم
چون سرارش آن سلطه بجم
کمره سواد کارخانه آن
صد لوتش تو شایع ایوان
چه ابر جگر جمعه جهانت
چار دمی در دنیا منکره طاعت
خود صدمه کلام قصر بهشت
یک کده مانده نودنه و شش
یعنی تو بر رقص آن
چو طرف منزل حرم سر پیش
چشم سر حرم که کمان پیش
دینه بهر نه نور برق در دهان
مگر بر خوسر جگر غلظت دور
باقی باغ منزل و منزل
کشت باینه شیرین فرج خوش
یک یک بات خن آن پند شر
هر یک کجاست و یک فرزند شر
یک ایوان بک تحفه یک فرشته
چشم ایوان جم غریب هم خیره
چه صوره او سطر کارخانه آن
سازان مطبوع بر مرعاه
خاصه مطبوع خاصه که کاکوس
چار نونه ابو ریحیم شریک و حسن
خود و از آن نوع صرف صرف اینر
چون قلیه قدیم قصر شایع و اینر

پایان باطلان چه عفت کرم
یک بیز و شایع اندرون
دینا چه بیز هر روز روز
خواجه شایع او طغیان تو
قرارداد این چه خدمت کالان
چه جمع کمر صبا الودان
چه در دست چه یک قصر کنگ
خیال شایع ترجمه قصر شیرین
موتیا کشت چه دیوان خانه
چه ایدر احباب خویش بیگانه
مرتب باینه اعدا کلمه بو
یافه اسطبلک مبارکه نو
و علم حکمت خیال پرواز
آرامه و روان اسپان تاز
سکه سلطان آفرین تم لو
بات قلب هزار جا مبارکت بو
توجه تو فیضه بزر بو آفتاب
قلعه نشینو میران و ملت
و شملت و لیدر سر و دل خربو
بر دوازت و در دقا رفقا ربو
بیکه هم پوش و دقایی بدل
شمار این شعور پاوه ش منزل
اروا خد صنف قدی سلطان
دیت دولت خد سلطان مولان
مواجهان ایصال جمع در جهان
شک شایع کشت بر شفا دان
کوچه نده پخیر مردن
کف مع و ارم داور نبردش

آه و دستان هم سپار لهنون نامید رفقه و حشمت کهن
کمرن و مار کزن بر شو کاه کشتن کشتن تا که شکست نام
بوزان وین کشت و شغل و لانه و خر کوشن کزن و جفلا
کمران بر شمع جلاله وین فلک آسین شیون لیت
ناگاه خیزد شک مار طین یاران صد عت هر عت جرم شکار
جلفکه مار دم آوانه واران جملک باز برق براران
جریزه سگان چشید بخیر جفره تاز شیدار آمو کیر
جوقاق کرم سر بران برز ساروسه زمین یکسخت نه لیز
جورم کشت تمام یکسخت کشتن من کهن اکبر کنگوله مار دم
بر یا تخم خاک جلالان کشت کشت آوزینجیم و کنگ
بقولش عفریه سر حلو سر چه مرک خربوچه شک عروس
خفصه کلام فیله خرس و کز کز کشت و خر کوشن سو جبر
رو باو جقل و جالک و کنگ کشت جرم کولان به جلعیم کنگ
جود و شاد یاران نام دم کهن اراده شکار کنگ ترنم
به صد و یک شک سر و این رونیان و کافور و کون پاره
جبر شکار

جبر شکار و کشت باد او کز کیدان کو کو تا سر کمر فلوز
جبر کمر ما کشت یاران کیدان سر کشتن و سر کشته زیان
هر چه مار بدن تا د کوبل کاه روز به کشت کون تاش
تا کز نام آوه شو کون تا شیف و مار لاله بر کون
وین یک جملک و به فوفیم نه جاسوسه سنجیم
یاران هر کس به ویش کاه کشت شمع نپار شک و شک نپار
ش بر شکار ان سردار شک صحرای سلطان محمد جعفر
حلقه فیتک دان احکام کانه بستن نه کمر شوخ شانه
پرا فودر دم لوطی منزل طلیعه رومر صد و نعل
دیو و برین کنگ کمر یک جملک پیر آورد او لفر
ناگاه قیغه اجد آورده ران نور درون صد سیار بجه
شوخی و تند همت رنار آموج نوار تاران و لیلیم کل رنم
آماج سوس گذر کار کمر تنم و اوقضا مدار به قدر
جودمد سلطان سان سرداران شمع نپار شک پیر جمع جاران
وسع و صدق حلقه و نعل نفس نه منزل نفس کاه غافل

ویش آس بدکشت و سیارانه
 چه شور گشت مانه و نرندل
 چه مار زار کنر بالار فدا
 چه ناله مار دم و نک و دازان
 دیان نوارم سکر و دیکتر
 شخ و شیرین کاکو کمر
 هر تن بکلی به جوس اندر دا
 دات ن زان سر بران چو
 دسوش هر س دس خراج بار
 ش آن خوش بخت گیکیان و
 جود و شادمانی که یالان
 فتح بک کید و قیفان کل تر
 عمو بک و سس و ر و بان
 غیر بک ج ن شیر شید اسر همکین
 قدر بک یکا گشت و با اندیش
 سینه قیفانش که و نیش نه
 خیزالغره رعد و نور منزل
 کل کلافه به و مار فدا
 کل تران ترم که ترم ترم جوش خان
 یکی داوه چمن شیر جرماس
 چون زلزله سخت روی یوم الحش
 هر چه به کعبه و روی کمر دا
 هر چه به ویش مندن دهول
 افریح سلطان ش مریش شادان
 که چون تو که شکار و بیطور
 خیزالغره و قوی سرداران
 پیکه و طوین شیدال و دزم
 گشت قدیم قیفان دلایل تار
 و چون کل ترم هر دانه که نکلین
 طوفیق بک شاد و بخیر ویش
 شومزل

شومزل و مر قارسان برودن
 لشی و دانه و غوق شالار
 نوای ناله آهنگت یاران
 منشت نکورون افلاک چارم
 هفته نو هفته سیر هردان کرد
 سلطان عادل عدالت اندیش
 کاه به تازار و سر بران حرر
 کاه هر کل گشت تماشای باخان
 خاستر جسر و شهنش کا دیرم
 کاه شود زیر نونش آوا نیار
 کاه چتر و حلت همید کلن م
 کاه که لقا کاش خوتن خاتونم
 و بر زار مغرب بخیر کو کوه ن
 دات ن نغمه مبارک بالار
 کزده جگر بنر نیای مغاران
 و یاران و عیش تا صبح دم
 دیان نشه لیش ام و نو سحر بر
 بنای فقیران بیکانه و درویش
 کاه غم سیران ساراش روزور
 کاه سکن جدر بلند و باخان
 کاه جدر لاش که کاه جدر لاش یارم
 و صرم سار سولان سارا
 کاه عجب بخش میاد نو و کام
 کاه و باغ یاران مفتونم

هزاران در دو هزاران سلام
 ز کبریا علی سید

لا يجوز قتل النحل ولو قتل كان عاصيا وبواحدة الله نعم يوم
 القيمة بالعذاب ولو تمس الحاجة الى اخذ العسل منه فيرفق
 به ولا يفرقه الساكنين بالنحل ولو لم يحصل العسل الا بالمقتل
 وقتل بعضه فلا ثم عليه ولو احرق او اغرق النحل في الماء فبعد به
 الله نعم يوم القيمة باشد العذاب وقال بعض الامم ولو لم ينج
 حيوانا واطعمه الفقراء والمساكين بغفر الله لهم من هذا الاثم فاموس

الطائفي الرجعي ما يقع بعد الدخول ولو غرض
 وبذلك اسقاء النمل و قد بقيت العدة والباقي ثم
 ثم يقع قبل الدخول او بعد غرضه بلو اسقاء
 النمل وهذا يقتضيه بعد النكاح ونعم باسقاء النمل
 سواء غرض اكله وسواء كان قبل الدخول او
 وهذا يقتضي النحل بعد انقضاء العدة فهو
 حرام
 لا يجوز قتل النحل ولو قتل كان عاصيا وبواحدة الله نعم يوم
 القيمة بالعذاب ولو تمس الحاجة الى اخذ العسل منه فيرفق
 به ولا يفرقه الساكنين بالنحل ولو لم يحصل العسل الا بالمقتل
 وقتل بعضه فلا ثم عليه ولو احرق او اغرق النحل في الماء فبعد به
 الله نعم يوم القيمة باشد العذاب وقال بعض الامم ولو لم ينج
 حيوانا واطعمه الفقراء والمساكين بغفر الله لهم من هذا الاثم فاموس

فيحوز التفريق بين البهيمه وولدها بعد استقنائها عن اللبن
تكن مع الكرامه الا لفرض صحيح كالذبح اى للولد اما ذبحه او فقط
فيظن انه كغير الذبح واما قيل استقنائها فيحرم التفريق بغير
ذبح الولد ويبطل العقد اما بيع الولد للذبح فيمنع خلافه
لبعض المتأخرين لانه قد لا يفي به وان شرط عليه الذبح
لم يصح ذباده

و بسم الله الرحمن الرحيم

صبر و صبر و صبر و صبر
یا رازق رزق کل مخلوق
یا عالم الغیب سر خفیا
یا رزاق قیوم فردی
یا رب کجاست نور بهر
بدیدم تو رفیق ربه العالمین
یا الله بجزت صبر خفته قرآن
قطره جبه رحمت عطا کر بیا
که کوبه زبان با قطره شیرین
اربد تو رفیق بینا بر سر
چرخه نقره صیف شهر
یا الله بجزت صبر خفته قرآن

همه انام عی صاحب الغنا

همیشه کرد و چید گوران مردار
هم زن خاله فکر جبین
رو چرخ خاله نشسته بین و هم
توق و است فکر خاله شیر خفته
گو با جلا ناز او مکر و کفنا
بیک خاله شیر زبردین
بلو خاله شیرین دلالت کفار
زنده بخت قصه نعل شکافا
بگو ای چه تقدیر پادشاه
چرخه نقره صیف شهر
یا الله بجزت صبر خفته قرآن
چرخه نقره صیف شهر
یا الله بجزت صبر خفته قرآن

جد و ست عیاض رسول خوار
 اینده پیش رفت روزی که
 ایستادند زن نعلین بانه
 طفلان آن اکبر زار و گریه
 جیش کرد چرخ طفلان شرخوار
 هر روز و شب من و دوخته
 غمزه کوشیدن او گونه بیکار
 جواب جیش رسول طفلان
 رسول ایستادند بچهار موی
 سر و دست نهادند بر پیشانی
 ز مادر صیف ایستادند گمراه
 تقدیر یزدان مکتوبه
 زوایا تو لوان برادران شاد
 مکان فرآل حلاله کفایت
 عرض کردند با هم ستود
 میشوند بومکان فیه غمزه
 با ورون بیکت او گونه بیکار
 بعون معبود صبور سستار
 جواب دایه خدایا بویاد
 جدت بدان نویسنده ضرر
 اما عاقبتش بیکره رقتار
 نوابو یمنی ضرر چکفتار
 خاله سجد شد بر دین و شیراز
 را کرد به بیان شیر نامور
 صلوات و در چو کوه و شایسته
 خردش انداخ سودا و انداخت
 کینه کان پیش

کینه کان پیش رفت روزی که
 ندل به طوالت بهیوه منور
 در پیشگاه طفلان و شرمه گوی
 افسانه چها سحر آید زرد و زور
 غمزه کوشیدن او گونه بیکار
 بینه قیامه خنجر چنان
 تمام تدارک قرار داد بولش
 بلو کوه قور شیر بل اندیش
 ابلق بر آمد در زلفش کوه تیار
 بهمت طلب کرد وجه شاه مختار
 طفلان سپرد بخواب و پیش
 دیدند ز مادران در دوش بولش
 عده شدند در خانه کوه و
 یاد آور بند کوه سیاه و
 یاد آید ابلق جهان کرد پیش
 ناکاه ناکاه گفت غلام دی
 مشین و راده بنجید و تاب
 دیش یک از دکان چون شهاب
 هر دینچه چهره دینچه کوه
 خاله در لحظه آنا بستوه
 رو کرد به خاله از در خونخوار
 بهمت برد خاله را و در بوار
 خاله پناه برد بدات الله
 نرگند بچرخ او شیرابی
 ندل بیکر کرد پیش رسول
 صلواتش و نادر و جعفر

دانش ای را در بیکره دار به آما به بیت ششیر آیدار
 از در زور آورد سپیدان نام صحرا به تار یک بهن ششیر
 خاله شمشیر بر آرد در هر دو دانه فرق سپر کله آرد
 لبت کرد چون فیما رله شد که بقاء و تجدد رو دنیا نراه
 یادای بجای سبزه می سرخوار سراسر شیرین بهر نه کشت
 و است بر سواران شود بران جو مکان خاص کردن سران
 سواران جو رخ فالدین حکم سپید درون بهم چون ما آید
 سره رای خاله کرتش و شک دست دان و نیزه خرسه دارم
 داتن ای سوار کنی به تیر نراه مویر بهجید بهخوار
 و آتش غریب نه ملک و ملک قسمت آفرین شدن به اران
 قارم در گفتن را بکن خاله ار عزم داران دهم بومال
 جواب دانه ادب بهر برین در نه مویر اندامت بهرین
 ولایت جان خاله بکران عربان خاله دشتش در بیغ بران
 هر یک کلمه

هر یک لحظه کردش دین بر ضرب نیزه خرسه چاشنان
 چو اوان ویرد آما به اوده منزلان هر مرداش و پاده
 بعد از در در غنم با لایه ران طلد رث هر و نش به عیان
 منزل و است یارت کسی ندارد منزل نه بانه کسی ندارد
 فیما فکرش کردند بحر درون آخرات ابلق بذات بچون
 جان مراد بر درم مراد ابلق تو معشق خواهر در زوداد
 تهر با خاصن خود جملیج دارم به بهر دهان تو دیت مختار
 اندوات قیلو دشتش کفر کوجه به کوجه خاله بکرون
 تا آخر اوا بدر دازه در دازه فقر به اندازه
 ابلق تو جگه مدراخی دیش بنیان در نه کم و نه بیش
 خاله و است صاحب بانه مهمان مهمان غیب جبهه رانم
 یک سوره زلال آما و بیرون دیش سوار بهر را چو سلفین
 و دانش آبر مهمان دیش نا نراه بیار جبهه زمین شود به یک نراه

هر کس داخل مال من بود خدمت کاران هر فال بود
 ایستاد خالده بگنود بدست بواجده بمع تمام بقصیت
 و آتش ای جوان عکری گفتا بواجون قصه خالده جو کار
 فرزند قمرالیکر و بد سوار شش بر صحرای بزم شکار
 و نغمه فرزند بر گزیده من هر روز خیزان نور دیده من
 هر روزان هر روز بزم شکار چو سعادسان هر روز بین سوار
 آلوده شان خالده جو کار گفت ندگیش نین خیز خیزان
 به نین و به تیغ شمشیر آبدار او شهادت آستان یکسر کرد قتل
 فرزندان من و به چند چون هر روز بیکری رکود شمشیر گون
 ار بگنود ستم او بشیر زان تخوار فرزندان ستم تو گون
 خالده دامت دایه صاحب گاه به پار ویم نام گفتم لعلان
 منم او خالده بشیر در اینجا ناسیم زنده کسر بود ما
 هر چه مواجر بنده مدح من مسمان رنجون خلیا گفان
 دایه ایستاد

و ایستاد شفت سالت به شفت دایه سالت به شفت
 و آتش ارشاد بشیر بنود کایه شادت به شفت در
 خبر چون از خالده او به پیر دل به کار کرد در تمام به و شال
 بصدق و اخلاص ایمان بشود خلیه شادت به و شفت
 یکدم خیزش به ایم آورد ایمان به صدق و اخلاص به شفت
 خالده دایه دختر چنه هم شفت بدشت هر شفت به هم
 خالده دامت دایه بگره دوار بدوان جو بشو به پار
 بعضی به میون رکود رکود با و ره پیرم به طغره و رکود
 دست به و یکس چنده دانه گور سپردش بدست دایه دلبر
 پیره زلال از خالده کرد و ناز چنده طایعات کوش خیزد
 رکود و دایه پیر نا توان آورد به خالده پیر و روز میلان
 شفتن به هم بر شفتن بدشت تا صبح صدای هر چه دایه با
 صحرای هر روز صیف به رشید رکود دناوت رکودات به شفت

خالد بن ولید

برگ درویش پوش با نام پناه بردنات حق آمد
رشته درویش دانه دگر پر چشمانه کرد شیر نامور
رو کرد و کلاه قرال بدین لنگا کرد قدرت رشت عالمین
جستجو کردش نو خاله عصار هر چند لنگا کرد کس نیاید
چه چند تارمان اولو ابتر ویش شخصه مدرک چون ماه
خط و خال شیرین زرد از پشت محبوب بلعید باله شو شنگ
خالد ویش بچم او بر رخسار دید پیش رخ و خال نامدار
جستجو بابوش چه شرم منوره باطن آید بدین رسول
خدا آسمان بر حق نرانا دین گورانش با حلقه روان
خالد در کج سول غرمان در لادش ساش تا زود ابدان
در ساعت آما گفت نخ کپش صدجی روح ویش کردش فانی
والش ای خالد آمان آمان چه پیش آمان چه دای گوران
یزانو با بوم چرخ برادر توجه دستش ن موینه ضرر
خالد چون از شد

خالد چون از شد ای حرف گفت بستم بگردش نامدار
آما جواب دات بر عقد بچم به جیش تو یغی راس و اچه و لدم
او خست داتش روحم بوزدات راز حال دیم عرض کرد و لست
امین دخترم با بوم قرالین صاحب سوارسان گرز و گویان
جوسال تمامن آوردم ایمان چه دین گوران دیم کردیش
آما می خواهم تو چرخ رسول هر چه خواهد ایدیم کردم قبول
شیر بطول اسبش برادر بنا و تجید زبون پیش کرد
پادشاه کاب بر آب به سوار هر کردیم کب بومینه بالدار
سوار به آب سول غرمان گفت نشن نقد شیر به آمان
خالد لنگا کردیش نراگه سوار سوار معوجن شاه نور
خالد دات البت کم کم راسن وقع یا فادیش کن جیش من
و خست سلام کرد خالد سلام دات رو سفید باله خنده

بشادی خرم روز دنیا نژاد
 دست و پا نرسد به غم نماند
 خالده بر راحت سر بخواد
 دخت نفاذ کرد صحراد و دشت
 چون بجز قلم لاف مدانند
 و خفته خیمه جبر کار کردار
 رو کرد و رگای قافیه ای جا
 و عاشق قبول به جلد کردگار
 دختر دات خالده نگردد کار
 و است خوف مکر بنا بدو
 دختر دات خالده چه مگر
 نگردد و ببعون دانای کردگار
 ناکوای قصه و میر و مداین
 در لاد و هو و زاج و نازار
 دست و پا نرسد به غم نماند
 دخت نفاذ کرد صحراد و دشت
 چون بجز قلم لاف مدانند
 و خفته خیمه جبر کار کردار
 رو کرد و رگای قافیه ای جا
 و عاشق قبول به جلد کردگار
 دختر دات خالده نگردد کار
 و است خوف مکر بنا بدو
 دختر دات خالده چه مگر
 نگردد و ببعون دانای کردگار
 ناکوای قصه و میر و مداین
 در لاد و هو و زاج و نازار

نقش پیکار

نقش پیکار چون هو و ناز
 ببعون خدا و انکار کردگار
 شمشیر مصر کشت نخل
 نشت نه طعوفان گوران
 ناکاه جبهه لایک بر آید
 و انش بخوار اری به جا
 انش ببعون گردان کردار
 بر نمنوا شمشیر آید
 دخت و او نش بیغ آید
 چون گوران دین انکار کردار
 او بچ چون زاناش صول خرد
 ناکاه جبهه لایک بر آید
 و انش بخوار اری به جا
 انش ببعون گردان کردار
 بر نمنوا شمشیر آید
 دخت و او نش بیغ آید
 چون گوران دین انکار کردار
 او بچ چون زاناش صول خرد

و انش ای گوران مهر و مدار
 نماز و نیتان اسلحه سوار
 دست و پا نرسد به غم نماند
 بضر چند کس دست نرسد
 بضر چند کس دست نرسد
 شمشیر کشت نخل
 نشت نه طعوفان گوران
 ناکاه جبهه لایک بر آید
 و انش بخوار اری به جا
 انش ببعون گردان کردار
 بر نمنوا شمشیر آید
 دخت و او نش بیغ آید
 چون گوران دین انکار کردار
 او بچ چون زاناش صول خرد
 ناکاه جبهه لایک بر آید
 و انش بخوار اری به جا
 انش ببعون گردان کردار
 بر نمنوا شمشیر آید
 دخت و او نش بیغ آید
 چون گوران دین انکار کردار
 او بچ چون زاناش صول خرد

تا غنای یکبار اش و فیه سوار آما به خواهر چون شیر نامدار
ایدهم بهیچ رویش و دست و با شمشیر به هم زد
ویش چینه غلغلان کرد خاک به خون غلغلان فرودستیار تاک
والی حدیقه ظاهر سوار خزان کشتن شش بر اش بدین و
تا آخر باوش خیز با بغین جوش و خروش مردود بدین
آما به دختر دینه از دوا گزیر سه سگین برود و در هوا
محبوب ناز دارد در دایه اش اویش نکر داد و جدا بود ویش
دست بر دست ناز دارد و ناز و التفق سر قرال بدین
ویش چینه فیه کرد و شش نگوهر جبرین اقبال رسول نازدار
گوران قاسم خورشید بقار کردن مغلوبه کس نبویار
دختر که تاناش واده نبون گوران بر او مغلوبه کردن
دست و با شمشیر بدوان و دستش نگران و اویدار
باز هم بر سر و فیه سوار رو کرد میدان غرض کار ناز
نمش نرنگ

نمش نرم نرم به گور نابکار آما به خواهر لعین مردار
گزیر دواوش او گور بلید بضر بگزیرش بگزیرش سیمید
دختر او شد و به برود و رضوان نوبه خالد به بشود میدان
در دلا که زاناش دختر به شهید آخیز انجا صیف به رشید
شش جوش و آب سوار رو کرد میدان غرض کار ناز
رو کرد و سهند چون رستم زال دست و انبا هو به گزیر و نوبه
دانش یاد او ریحی کرد کار بدرم توفیق ستر پوشش ناز
تنیا گفتیا غرضه گوران کس نین نام برود چ باران
ایدهم دست و دست و با شمشیر رو کرد و سپار گوران به سیر
نمش و قوشن گوران بدین بضر به چند کس دست نرنگ
مدرا بخیدان نرنگ چون شیر مداشن بهم خبر به تیغ سیر
اوای چند هزار ما بدیک نفر به چونکه لطف حق چیدان یاد
خاله و دینه بو رنمیدان کار نرنگش بیکادینه چو ناز

۹۱
۶
۱۰

بفرستد خفته بنیزه جانستند
 مکر د قتلو عام شیر به کمان
 آنکه چه تقدیر حق جهانگیر
 ز خنجر به اعضا ش به تیغ شیر
 بودسته به نین شمشیر
 موند نام ذات یکتا توانا
 چونکه رفعتش به بینا رسیدن
 خاله چه مرکب گفت زدی زین
 به ای زفاص رسول سرا
 بنیشتن فرصت بکراشتن
 چونکه خداوند پادشاه برضا
 حیدر بیاد بکرد غزا
 خاله دست هودا است عزم
 لاله ندرگاه قاضی الهی است
 و آتش یاد او رقیوم وانا
 یکتا شد بهمت ذات توانا
 یا آگاه به حال کل مخلوق
 فرد فریاد رس قمار شایست
 جمیع خلق کرد بدست گوران
 کس نین مانع بر او بیادان
 چون امام علی صاحب الزمان
 بیا و بنیم شیر کردگار
 مالک زبردست شرمه میدان
 بهم جباران چون هرده جاران
 و بسان ذات یاقی فردا
 فرد فریاد رس آتش بکمان
 خیر و ارا صی بان دین
 بیا و ان بنیم تقدیر کمان
 اوسه جو دما به شیر

اوسه جو دما به شیر
 جد حال احوال به با خیر
 روی به تقدیر بین ربان
 شش شیرین خادو امام عمر
 آنکه بکش خاله بنزد بر
 سر تابای اعین شتر بین به شیر
 عمر خادو دالمر زاد ستیرا
 جد خراب شیرین در ساحت شیرا
 در لاله هودا نکر دش مدار
 آقا بجنور رسول مختار
 مد را بیا و به بکردش سدم
 رسول علیک سنده بلفظان
 و آتش بیا رسول آروشم خاد
 خاله دیم بچشم گفتن یقی و
 پاسه نزل و خابم و لیلمن
 خاله ام بدست گوران ذلیلمن
 چون از خطای حرفش خیر لفظ
 عا جنر به زویر معلوم به تمام
 آما بجنور رسول نازدار
 فرما بادوان شای دلدار
 در لاله و ما شیر به شیر کردگار
 فرما یا عا خاله یا بختک
 کوران در مصاف و نش کردگار
 کس نین مانع بر او بیادان
 بیا و بنیم شیر کردگار
 مد را نکر تو بشد براه لا
 بهم جباران چون هرده جاران
 چون خیر از لاله او شیر جبار
 مدارا نکر تو بشد براه لا
 آما بجنور رسول نازدار
 فرما بادوان شای دلدار
 عا و ان بنیم تقدیر کمان
 با و ره بر بکار بین مشکل

قمر بجمع زین کرمش دل دل آورد به علی شیر به بول

علا جو زرا فکر دمدار ذوالفقار مهر گرت بر اثر خدا
سوار باد و سپه صاف ذوالفقار اما بخت و مصطفی ختم
بهجت سقا ناجیه رسول الله رسول الله ذات حق پدید آید
جنبه شریفش جنبه بن کفش بدست علا در لاله سپهرش
فرمان ای جنبه بسره برایش بگردن زلفش بوسه برایش
چشمش بند بوسه شایفوق کرم بهجت داشت جنبه لاله سپهرش
راه مهر به شراه مشر کردگار دل دل داشت و بال و منه بالدار
چند شو چند روز عمرش مدار تا یاد آمدن معرکه کفش
یاد آمد حسه کاوش مردان در جغد سر به لاله کفش
بمقام زانماش از قفقاز کمر و خال دل مشر نامدار
والتس افرین خال دلید باقی به قفقاز گوران پلیید
جهت در غار فالد بهر کیکه نومعرا بگردش پیدا
دفعه نگاه کرد و دیدان کار سر تا پا رعنفاش به خیم دار
در لاله خیمه

در لاله خیمه نو و نو و نو و نو شمشیر نالینش به دیده پیر او
چند مرد و پادشاهانش جلوسم جا شمشیر خیمه ساقون

برادر و جنبه سید سرور والتس بخال بگردش نور
خاله چشمش سفید بگردش نور زانماش به سارینش به اول خیمه
شایان مردان بر ساق خال خیمه احوالات بر ساجه باناوس
خاله حکایت سراسر تمام عرض کرد و بخت شمشیر لاینام
او شوی به راحت کردش کنایه تا شعله خورشید به چرخش
همه زبان و خنجر ناله کردش سجود در گار در او برودش
چو دنا صلوات دان برودش آداب ترغیب لیش به قبول
اصلی و اسباب بوشش نور و گردن بوشش گوران سنگ خور
جهت و دین بوشش گوران ناکش پشت لبش به ناکش
حلقه چون یاد او به او ملعونان شمشیر دالیش به شمشیر لاینام
دست بر ذوالفقار کیش بخال لشت شمشیر لاینام به لاینام
خاله بر آورد و نمره جانیش و بست شمشیر لاینام فریاد و نمان
چون شمع آردق شمع لاینام آوردن بخت گوران به خوا

عبا بومینه ارعد و کمان نغره حیدریش کیش کجهان
 چه طور زانانان حیدر مخند ادویه به خالده بجوم تان کردن
 به امام به تان چون باد باران کرد تان دیند نغره حیدر و تان
 خالده نغره کیش دیند شیر دانت ارکان تان مرماه پیر
 اگر مزلان دیند چیش تان حیدر حیفه ترسد اندین
 چند به کازان کردن لتو بار بغرب صمصام حربه ذوالفقار
 چه تا رفته رفته شکست نه به نغره عبا خالده پیر
 چه که دلدل تا و پرواز حرمدالیش چون شمع رفته
 یاقه عبا حیدر نه غزا تا که بیا و شاه ابله
 بشنو چیش کیش در سول سرد چه رو که حیدر بر لولا دیر
 فرما و بلبل جاکیش نشا اسی با جمه باین به غزا کفار
 جو دما سول ویش بچ سوار کشفن شهبه سر مهاجر و نصار
 بند کرد و حیدر قطره دان بخت طه کردن راکان بوقت بیست
 دیان بلاده تاگاه هر چهار سپاه میو جمع شملان
 دیان تشراف اسی با باین چه زیر پاشان مله و زمین
 حضرت و پیش

حضرت و پیش رویان سر اسر میو براده شید سرور
 خالده چون فراتاش سپاه باران جو یا رزم کین ادوا فراتش
 چه شادی سرش یاد ابله کوان همیز دافرس چون بهار باران
 یاد ابله حنفور بیایه نغره رماله خاک سپاه سر زمین
 آبا کجواب بلفظ شیرین تواضع کرد شش شش رفته
 خالده سوار کردن به غزا دافرس مؤبت کرد چیش تان اوش پیر
 هر یک تیغ تیر کیش تان بناد هم تیر بر تا و کرم و مشکاد
 سعید سالم سعد بن دقاص مالک زبردست صاحب دین
 هم عبد الرحمن پیر نامور محمد حیفه دیند شیر سر
 ما با تان اصحاب هر یک جلد ر هر یک زبانه ترانه از دگر
 حضرت رسول بلفظ شیرین دعای خیر نکرد به یاران دین
 داشت بهما شیر و جان ستان حربه تیغ تیر زنده امان
 چه هر هر خبر و دیلان پر کین سر چون گلزار در ریز باران
 ملائک موندان افحنا حضرت دافرس تان حربه تیغ

عهدای الدمان خیراجه لکسر
 چون بکمر جیون نوقت بهار
 دست کردن فریاد گوران جیون
 خنجه مبارکت یاد به اسلام
 آنگاه بختور شمس خیر الدنام
 جو دما خالده رو آورده جیش
 آنگاه جواب رسول سرور
 خیر قد الفقار باور در بریم
 از زنده ایمان مند بودیم
 نمودم ذوالفقار را دروش پریش
 چون که غنچه جیش زنده ایمان
 روحش بر دانه کرد و پندار سفر
 جو دما خالده گفت خنجه ایان
 عرض کرد یا رسول پر خدایان
 قر زندان من مادر زنداران
 رسول و است خلد

رسول و است خالده هر چه بخواهر
 عرض او و دختر قرآل سنگ
 در ساخت برین رسول آنگاه
 تا آورد امن با دام بولدست
 نگاه کرد شخص چون ماه تابان
 ادم نگاه کرد منش در حور
 داتم از نازار به چون نرنگ
 دات چه خواب را و نیم نوجی رسول
 اینه یکسان نریم مسکن
 هر وقت تو مشی منیج به بهار
 اردم از کام او به را بهر
 چه غزاکفی را و این شهید
 دعا بکمر چه در کار دار
 رسول دات بار بر بناد به الله
 بد تو فیق حق نبوکا ساز
 اما پیش نخواست رسول نازم
 با بود برادر پیش نرا نایب
 رام گفت و تا چه قرآل بدفات
 زتر ستون نامت چون حور زینوار
 اما نشست بدم چون شال فور
 امن خالده نامم موا
 هر چه جو خواب ادم کردم قبول
 میز اعرام من چه دین گوران
 برم بختور رسید سادات
 پناه برودیات پاک الهی
 است عام ایون بقوم امن امید
 بکمر زنده پریم او دختر
 گویان به کجی بر کمر دعا

رسول کرد دعا اصبی بان آمین
چونکه بقیان کعبه بنی دعا
رسول در ساعت عقد البقیع
بوده بنی بفتح سوار
باش در لیت بو خالده نادر
چونکه ققاس نادر کفار

هزاران و دو هزاران سلام
نما بر محمد علیه السلام

امامها عشره مبشره
و یار بهشتی اند میدان
سعدت سعید اباجیده
طلح است ز میر عبد الرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم
 در لاله و آردم به آرد لاله آردم
 یا هر که آرد لاله آردم
 روحم در آستانه یوسف خاتم
 شفا کنند به کناه دهم
 برسی چه ویت کیا آستانم
 ترسم فرما آخر ترسم
 به چه رحمت عالمیست
 منو لیمان خاتم نشینی
 در چه دی خاک سر باد و بر
 به خلب شریف چنانچه آرد
 سرباد و بر چه قوی میست
 روشن که صبح به زندگانی
 دی تو نایک روشن که چشم روز
 جامه شفاست بر پیاد
 تو جامه نورین به پوشه لوز
 بار چه کافوری به پیچش
 آواز آن بکر زلف عشق منی
 یوسایه با بری زلف منی
 ز حرم نالین قو کوشیای
 بنه لغش تو رک کیا
 چه یاکیمه دمه به نه ز راه
 ویت آن بولار نشین خالص
 توجه فرم چهره با منیر و بر
 خاک با نوبه یمان خالص
 دستگیری

دستگیری بکوبه لاله کان
 و لاله اری بکوبه لاله کان
 به چه آواز ترسم چه در لاله
 لب شفا نشین شفا کناه
 چه روی هر که است که لاله
 لب شفا کان تو کاه کاهی
 خوشایمی و به دلور غم
 خاک شفات ممالو کیم
 چه مسبه تو که و شکران
 چه و شمعیت مبه و دونه
 چه هر روز وقت ملکوتیان
 به دروغ بخور و لطف تو
 بر زمین و زمین شفا و به چا
 آستانه حرم تر به به لک
 یام به نه کوین غبار
 خاک آستانه رسول مختار
 غبار چه دمه بری لاله
 تو زش بومیم بری دونه
 به غیرم لاله محله و به
 نه چهره پائین کیم به نه
 بنای به نه نه به نه
 باور من به قیام و قعود
 دایم آرزوت تمام به نه
 قندیل نورین به به به به

هر چه نین تمیم بود که
 دل در حق تعالی جوید
 اندک نشد و سحر نفس کرد
 لطف و رحمت بیما پیش
 اگر لطف تو نبویان و سکینه
 بر دلی بوی گویم تعظیم
 قضا پر دما هر دم بر دلی
 بجز تو نین پیمان نیاید
 عو ضمان دیدن چنین نادر
 طلب کبره چه بود و کار
 بخیر پیمان اول خدای
 لک کار عقاب و یمان نیاید
 و خنی رسا فیه خسته بود
 نشو و کار کبره مرا
 لطفت بوحی کمر لاهی ما
 بوزن اوزن نشو و کار
 سرباد و فرد بومنه جوکان
 است راستی در کای سیم
 بگفتن خود به کار کشت
 بر باد و فرد بومنه جوکان
 مخصوص کمر بند خدای
 تمت شد هدا
 روح امان کیم بود
 نه مندر و در از نمان
 و فایق الاستیلا

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم
 چنانی به زوال
 پر شای شایان نیاید زوال
 آگاه دار و دو نامی زوال
 قهرا و قیوم زوالی زوال
 و احم و احم به شبه لارپ
 عالم را نامی پرست به غیب
 توفیق در تو بودم توفیق
 ترجمه صفت بوی تحقیق
 من ای کتاب باقی خدای
 نامی صفت رسول مختار
 در دودم و فقیح حق سمانی
 ترجمه کون من بود و فانی
 کلین بود و دره انجا
 صفت محمد رسول نادر
 کسی بود و بوی جهالت
 ابر جماعت و کون کون
 بر صمد و بوی کشتن نیاید
 مرکب و قهر با و در کون
 بار و فیه نیاید و نمان
 چه کار کشت فیه نیاید
 بر ساری کون و فیه نیاید
 باران کون فیه نیاید
 بگویم الله فیه نیاید
 شمسار یان نادر و در دلی

چو دما میو او نه پیش چشم
 لکھا مکر و لیدیم بول نہت
 و اچہ خضر لکھن بن و تہمت
 لہو طاب و خوش قرار
 ہی مسلمان ہر مکی پے پس
 دوزخ تو نفع جہنم کی خضر
 اس دینہ کان جہنم تو ان
 ہم خضر و نوح صاحب عدالت
 ابو خنیفہ ادا کون سال
 عیسیٰ زکریا شکرہ شکر امان
 عیسیٰ زکریا شکرہ شکر امان
 ہر کسی بگوں امان سالہ
 البتہ ایمان شوبہ دنیا
 ہر کسی

ہر کسی خضر لکھن بن و تہمت
 سکرک سکرک سکرک سکرک
 جہنم تو نفع جہنم کی خضر
 لعین مادر و قحطی ریب
 دم دم لدا آوہ مادر و نظر
 مولیٰ آوہ آب قطرہ ہر پیم
 مولیٰ آوہ آب قطرہ ہر پیم
 ہر نامہ لری کہ جو درون نیست
 لری تو توئی بکرونہ لودم
 جہنم کی سکرک سکرک سکرک
 لودہ لکھن بن و تہمت
 ہر کسی بگوں امان سالہ
 البتہ ایمان شوبہ دنیا
 ہر کسی

اسم قول تو مژگون آگاه
 اشهد ان لا اله الا الله
 محبت رسول آگاه زان
 کسانس تسلیم کوه اسرار
 حکمت کون اخبار زوین
 بیان کون مضر و خال
 و خشی نبی اکرم او مکران
 مایه و احوالش بیخ فز کمان
 روحش بی قاضی کبر و در
 مار و مور کوشش موفقی کس
 انچه دلش خاک کسکی طبع
 بر اسفرهان پادشاهی خفا
 در نیایشان علیه لغت
 او بر ایمانش نبی مسلط
 یارب بی خاطر صیب آزار
 بیکر ایمان رسول سرور
 اسما ان سلیم کوی مهد
 خصوصاً حج عبده رسید
 حفظ کی رحمت آیه
 ستمندکار درش از آن یاد
 باب فی ذکر نداء
 الروح بعد الخروج
 من البدن

مباح

حدیث رسول ابدی کویان
 هر و خشی خروج کون روحیان
 صدای ز سماعیونیه او
 دنیای تو کونست یا تو سبها او
 لوح کون دنیا یا دنیا تو جم
 قلت کون دنیا یا دنیا تو کم
 هر و خشی میران او نه تو
 سلا صدای سیر و سیر بعضی دور
 بدی قوت بی چشمتی به صغیر
 نهالی چه کفار پدیس نجف
 بی چه کونست هر و پدیس
 رکن خجرات تمام پدیس تو
 خشی میران او کس لغت
 باز هم سلا صدای آن جودن
 ارجح سیرت خوش بویا
 و باها مایه کوی نبی آدم
 بکره میران مایه سیرت
 بی چه کونست او روی تو
 بدیو حالت ارکی چه بنم
 و خشی خجرات او کس میران
 چه دلی در و در از دلی تو
 بار هم سلا صدای او مکران
 در عملت خجرات او کس میران
 در عملت خجرات او کس میران

و اگر چه بدی کردی تو به بد
 و حتی غیر آن لوری نما
 هر چه گوئی کرد و نمویی
 از دست و کرد تمام نمویی
 هم بودی حدیث رسول
 حدیث او کبره قبول
الْمَرْءُ بِحُجَّتِهِ لِقَوْمِهِ
وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا فَبِإِثْمِهِ
 هر وقت غیر آن او بد بود
 گوشت چنین آهو چه آید آن
 چه وقت قوت بر کسی
 بهر نیاید و کوی خرد
 چه چله و دت آهو به یا نیک
 این چه حدیث کبر سرور
 بیانش کون راوی معبر
 هر دخی شخصی بر تو خبر
 خدای یسیر مکران خوفا

سین

سون و کره لوزی به
 هر کسی به پیش کرد و زار به
 چه آواز سانه قاصد سالار
 مو را چو پیش می آید آواز به
 در ایام چه من می آید
 از دست و کرد تمام نمویی
 اگر چه مردن ندارد و آید
 از دست و کرد تمام نمویی
 اگر چه مردن ندارد و آید
 هر کسی پیش بکر و یار به
 خدای مکر و دین رو یار به
 هر کسی لداک کرد و سیاه
 چنان چینه رسول گوشت به یار به
 هر کسی پیش بکر و یار به
 خدای مکر و دین رو یار به
 هر کسی لداک کرد و سیاه
 چنان چینه رسول گوشت به یار به
 هر کسی پیش بکر و یار به
 خدای مکر و دین رو یار به

آرد و حیات کیم باستان
 آید قله لئون حیات
 فراموشی زنده منیا
 نامی قمران کیم پیش عشق
 هم محبت جودش اما بدر
 جبهه ریشانی شخصی تار
 به ذره به نوق او موفقی
 به سراج جود قله و منی دار
 جلالش از قله او موفقی
 به کسی به و تیر زنده تحقیق
 جودینا در لیس این دنیا
 به شرفی دعای او یا تو
 به دعای خیری یا تو به رسول
 آید لئون بکارش منی رود
 یک قبرستان جود زنده دار
 نورش محبت جود طبع
 جود کیم نور جود مالک
 جود دلیو قبرش طرز جود
 سر برانوزگار و زود
 جود به طوفا نور جود پندار
 جود کیم قله ای زهر زار
 ادله صالح به جود حق
 جود و نعت به دقت زار کیم
 نورشان جود فوق سما دار

فرید

فرزند کیم من اولان صالح
 آید کیم دعای کون به بریم
 آید قله به دار به جلال
 فرزندش جودش آید جود
 دود او شخص گر لوزار
 کیم نور جود جود کلاه
 اسم به منی زار کیم در زار
 مکه و بر قله حادق
 دود به سانه نورش جودان
 دودش قله صراط نبویا
 و منی کیم جود ان جود
 دران ملک شمس مال بر ماه
 رفیقان منی او کیم طالع
 سبط به پهلوان سیر قله کیم
 فرزندش شخص به جود
 قصه جودش به کیم پیش
 بگوش در مان قله نادر
 بسوز درون دود جود خدا
 دودش به توبه استغفار
 به شرفی دعای او کیم ساقی
 فرزندش به جود لوان
 جود طبعش به جود سکه
 میرزا زودش او کیم خاک
 علی نور او کیم جود

درجه نیکو ملک نورین نامش از دامن بدر بین
 صلی مکر او ملک عظیمه خیر و شر و ت بنویس بر من
 او که با تو منم قلم ملک حتی کاغذ کیم رخم
 او ملک و دم مخیر و نصرت یکبار چه کفن در کار کیم
 نصرت ملک کشت قلم خیر و شر و ت بنویس تو هم
 او شخصه نور از خیر منویس بری کتا هوش معطل منویس
 او چه دلتش حیا مکر و کارنی بغضت و نس دردی
 و خنی و ت مکر در خل کناه حیات مکر و دجاری الله
 امن چه کسم حیا کی لیم بنویس بصر بر چه کردی حاتم
 مهلت موار و منویس قلم جمع کتا خلاصه کلام
 ملک چشوش و ت عطر مار کرد مکران ادعیه ناجار
 و کل انسان الزمانه و طایفه و ت غنقه

جوابه

جود ما سکر میانش و یغیر نعمه امر بهر ساری را دور
 مکران بنویس از دجاریت حکم خدا از منویس بر من
 خدای تو کین حتی پیغمبر رازی کشت و تان کام از دجاریت
 اگر اسلحه در دجاریت بجلب بجلب شال او بکامیاد
 الله راجع محمد نقیج و منی مخ اسد کعبه قبلتی
 بجلب او ملک و تشار مولو جان خیر از تبارت درون
 مولو جان چشمت بنویس بدایت و ت بنویس و توسی و امار
 شخصی از تفت و ت بنویس حاضر نه از جاده در را بر ازار
 چه تو کین از تفت و ت بنویس بنین جدنا شخصی به تیر مخ
 مولو جان از تفت و ت بنویس بموت رفیق و ت کفتگو
 روزی نه تفت و ت بنویس چه باغ بهشت یا و ت بر ازار
 یاله و ت بنویس و ت بنویس فرس بر منویس عظم جهان

در فاقه غیر دستگیر
 صدها سال چرخ رعد و بار
 بچنگال زمین مکران کوه خاکی
 بر سران جنش صداد پیغمبر
 و خشی نه این که مکران خطا بر
 بکلب و دوالین مرطابی
 چنه از آیه و نشر دران
 کور افشا کور پاشش در بوی
 مک مک چه اصفهان بکبریا
 خود را شخصی قبیح انظم
 بدشکل و بدو نام عیاب
 موافقین ایما و بدو
 بام بهت برانش و سر
 چنهال چرخ برق سوزشگاه
 نشان بری اودام بکساح
 نه جلاکت نه بولل و کر
 نه کلا اودامی موافقین
 موافقین انحصار بن منافق
 مکران دهم کثرت و سخاوت
 شیری چه بستان مار کون و کون
 اخفای بدش کثرت موافق
 چه کثرت بون تر و غیر کثرت
 موافقین اودام غائب
 موافقین این چه حلال تو

صاف و برت که در دست
 روزی و درج مکران ز قیر
 لباس آیه موافقین نور
 باب خن و کور الروح
 بعد از خروج یعیل
 مکران
 رمول مرد و ایران کورسان
 هر وقت بنی لعم جود و خود
 در جنس فرما بشون برقه
 در جنس موافقین اینه
 رو حشری چه مکر و برار
 ایام حیات هیچ درازی دار
 اید با خود در دم روح خام
 موافقین هر اقیانوس
 چه باب و مکران و در جبه
 هر مکر و خن و جابر بدش
 کور افشا کور پاشش در بوی
 مک مک چه اصفهان بکبریا
 خود را شخصی قبیح انظم
 بدشکل و بدو نام عیاب
 موافقین ایما و بدو

چهارم روز حشر یعنی خزانگی و گرسنگی

چرخ روزگار در آستانه سابق
 میوه خوش از بهر لایحه
 با دانی به تقصیر همتی نه
 میوه نون و مارا جسته
 چه بیند آتش هم به هر گوش
 بهن بر سرش کوه مکر و خروش
 زار و تضرع به خدایه
 او را رحمت نالودار به
 و با آماج روحش نارسا
 زنده دنیا هیچ میوه نرسا
 تنها و به کس جای را یک تنگ
 اشغالی نه نیست کلهای کبر
 اید ما خودم شمس و ستار
 بجان و سر به بی روحان
 روزی نمولند به نهای غفور
 از نه نمولند به نهای غفور
 او میوه به مونیو جسته
 کفاه مکر و جسته نام بدنه
 چراک و کیم بن جد بهنجاری
 نه بیند کوشش مارش نه کای
 کرم و مار و مور و کون و نس
 روحش چینه نوری مکر و نس
 ما چو ریح به کین سیمای
 یعنی بجز راکم و مور و ما
 یعنی بجز راکم و مور و ما

نه نیست

فرزندان حنی قوم در قریاب
 میوه خوش به از زندگی دنیا
 چه به از سر او کی چه این
 چینه جیفای به موی کوه کی
 بی تو شو از هر مکر و کاش
 نکل و دعای خیر ما خوش است
 روحش تا یکم و ندوزد مانده
 ایدش فرما و لول شاه زمانه
 میوه مهر و به از او خوش
 کی ساری کرد کی مانش تیش
 و در آن مانش چیده کران تیش
 کی پیش سیمای کی بن هر خوش
 کی نیم قرض زد مکر و دل به
 کی بخیر برش مکر و دعا به
 کی فرزند او کرد سر داری
 کی پیش خیمار مکر و راری
 سحر و شاد و نه به تیش
 یک لحظه لحظه او به تیش
 چه دمای لحظه نمونه باله
 پرور مکر و او به بین روحا
 چه دمای یکم و کسما مذکور
 میوه سیمای او هم به تیش
 ماه هر ضحای توان خیمه
 نو عا شو و میوه کیم به تیش

نصف از خرمی به ماه شعبان
 نو در وی چشمه کهن باد و تو
 یک است به زبانش عدد
 صلاه خوش گویند به سرور
 و است لایق نین خضر
 عذاب که بود در سر
 رحمت چشمه یون که بجا
 بصورت دین خرمی بود
 مونسای کیم گشت به دین
 بذر انکو با هر یانه به
 رحمی چمن این بکران
 احسان چمن گلزاره نانا
 شوق چشمه میو بدوان
 با هر خردا که بود فست
 با هر فرمان پادشاهی و بجا
 میوه دلا و عذاب خیر
 بری مونسای میو به طایفه
 و خود میو او بری کافه
 مهر تو خرمی به بین خرمی
 مهر دود و ناز سانه در
 پادشاهی بیکر دین و حق
 زلف فرزندش قوم بیکانه
 دعا خرمی با خرمی نانا
 این بایک به نام مستان
 خرمی

ای خوشی به با لون کاف
 ما چو از کس تو نمانه من
 توجه بانه خرمی به نانا
 امانت بونون فراموش
 بدعای خرمی به نانا
 نمانی فراموش به نانا
 اکثر محرم اوله و بر
 با لون تا سران با نانا
 نمانه چشمه زو و ران چو
 طعامی و شب میو به نانا
 کاهر فاسته کاهای چلووات
 نونان چشمه به نانا
 میو به نانا
 به قبر بیک به نانا
 فست کمری مال و انوال
 من حی قبر بیک به نانا
 با نانا خرمی به نانا
 یا کاف فاسته تو به نانا
 دینی بولیت خرمی به نانا
 ما چو نمانه به نانا
 کوه نمانه و نمانه به نانا
 کلفت شمع بیک به نانا
 به حی میو کاه نانا
 بری میو کاه نانا
 مهر نمانه کاه نانا

بانه نیت بر غیبت مردم نه
 او را نه بسوچال است نه
 قصه اولی که مران عالمت
 تعلیم دن عیار گشت بعد از
 خزان و آتش زول اید فرمان
 هر دختی مرد فقیر نیران
 میان کیمین چه طوف نه
 نازش با چونین رای کند
 رونی چنه دفعه زدنش بجه
 آتش کجا شکرانه سمع
 چه طوف پارس یال بدو ال
 بایش چه اوان یوز بان
 دلاکته ان نین بوزلن دجا
 لوان بم نه نه نه ای اله
 بد از زردار چنی جهامت
 نو و روین شغول طاعت
 چه طوف دست برانست
 دستان چه اوان میا بوز
 صد قش داران فی سبیل
 دلاکته ان نین بشو برما
 چه دین برسان ان
 مکره کفار و بدعت چنان
 روز و نوا و گرم آقون بجا
 ندارد ملام چه خوف خدا
 زنده

کشت میان ز غضا مال رو
 کشت میان ز غضا مال رو
 مکران اولی که مران عالمت
 تعلیم دن عیار گشت بعد از
 خزان و آتش زول اید فرمان
 هر دختی مرد فقیر نیران
 میان کیمین چه طوف نه
 نازش با چونین رای کند
 رونی چنه دفعه زدنش بجه
 آتش کجا شکرانه سمع
 چه طوف پارس یال بدو ال
 بایش چه اوان یوز بان
 دلاکته ان نین بوزلن دجا
 لوان بم نه نه نه ای اله
 بد از زردار چنی جهامت
 نو و روین شغول طاعت
 چه طوف دست برانست
 دستان چه اوان میا بوز
 صد قش داران فی سبیل
 دلاکته ان نین بشو برما
 چه دین برسان ان
 مکره کفار و بدعت چنان
 روز و نوا و گرم آقون بجا
 ندارد ملام چه خوف خدا
 زنده

یک قطره آب منزه نه تو
 میو بر لبش تو بر لب رود
 یکی دات که یلم به نفس شما
 یک نفس عمرت منزه نه نگاه
 هر کرام کات جدای او ان
 میان با این راه دراز
 ریم و کلبیم بر یک و بر
 خامی و غلبه مایه نه
 و نامه نودم کیران بر در
 یکی چه یکی و این چه
 ماحان و لایه ما ابا
 و عی بنامه کرد نگاه
 سون خجالت میو نه
 گد و کوی بر این و
 کلام کات موقان پر
 نگاه کرد چه تنف خانه
 جمعی ملک نه و لون او
 بعضی چه بین بعضی نه
 به دی دست چپ بر ختم
 به دی دست چپ بر ختم

ماسون بری اهل سعادت
 کینش ملک نه نه نه
 و طم لشمه و رخ میو نه تو
 او ان بهران بنار اسفر
 بر آیه نه نف به نف ان
 بهانس کون لوه نه او ان
 ان کتاب الفجار و الحف
 سبحان و ما ادرایک کتا
 او ان ندر رخ نام کس نه
 یلع الحبل فی سیم الخياط
 چه لای دست نه نه نه
 به نرم نه نه نه نه نه
 حله نه نه نه نه نه نه
 جان نه نه نه نه نه نه
 ان کتاب نه نه نه نه نه
 علیین و ما ادرایک
 ما علیون کتاب مذکور
 کشفه المعتبرون
 موقوف و نیک یومین
 لا ملک یومین
 نه نه نه نه نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه نه

هر دخی تعبیهی مکرر آرد
تا مشغول بپوش دنیا
هر آنکه بگویند منبش انوار
کسیان گشتان هم بود آن
او که دقایق بود در رخ
اربل حمایت نامی کیه
مدر دقش احوال زیاده
بکسر غافل بود چه از خنده
درش سالم مگو گناه کاران
هر آنکه بود بوی که از جان
کاهی نه از هر گاهی روی کج
صلوات بنور پادشاه

تتمه شش

پادشاهی حق
فرود به دوال قیوم مطلق
توق رف مود عهده لا یموت
دلیم بادایم بود چه منور
پادشاهی تمامان پادشاهی حق
بدینم توق مخرج بود حق
بدریم توق پادشاهی سبک
مکرون تعریف صبر و شرف
چهار رخ خوش بخت و حال

کسی

کلی به مغرب کی به شرق
کلی به زمین کی به سما
جاده کشت روحا با جودم
عدد عالم و قلب کعبه الهی
چیل به زرش نام کرد بر
ما جان در دقش چهار بال
مشرق و مغرب به باش توان
کلی تمام اعضا در بدن
جبهه رخسارش لوحی زوین
سازانش قدر چه در سفید
کجه گشتش در لوح عظم
اول و آخر دنیا سر سر
پای مگردن از بسیم قوس
بر کی قیض روح گاهی بک
ازین جن کمر نام مار و نمور
پانش لولا که بهشت از هر
چهار به زرش چه دنیا و خبر
باخر فرمان در دای کل حال
یکی سر و زرش بهشت از هر
دو به خوف قهر الهی سبک
که لوح محفوظ مود جان
سازایش طبع بنی پدید
از دنا آخر مود بنی حکیم
یک به مود روح کشت قضا

تتمه شش

فَاِذَا رَفِضَ الْاِيْمَانُ شَاخَ الْاَلْوَانُ
 بِهَلْهَلِّهِمْ عَالَمُ مَوْتِ هَرَجَ دِي رُوحِ نَهْشِ دَوْتِ
 اَلْاَشْهَادُ وَهَالِكُنْ عَرْشُ اِيْمَانِ لَمَكَانِ مَقْبَرِ نَفْسِ
 اِيْمَانِ فَرَادَانِ فَرْدِ لَطِيفِ تَعْرِيفِ شَهِيدِ رِيْهِ نَفْسِ
 وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ فِيْ سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَالًا
 بَلْ اَحْيَا عِنْدَ رَبِّهِمْ يُؤْتُوْنَ قَوْنًا فَرِحْنَ بِمَا
 يَمْلِكُوْنَ اَتَاهُمُ مِنْ فَضْلِهِ
 اَمَلِ دُرِّ اِيْمَانِ كُوْهِ سَبَا اَطْمَارِ كَعْبِ اَمَامِ حَالِ سَبَا
 بِسَبْحِ دَرْجِ لَدُنْ شَهَادِ اِيْمَانِ اَوَّلِ جِهَنَّمَ رَغِيْبِ
 حَضَرَتِ دَانِ رُوحِ اَنْبِيَا خُذْ اَمِيرِ رُوحِ اَنْبِيَا
 غَدَنَ نَدِ لَسَنِ مَبْرُورِ كَلَمِ شَهِيدِ اَنْبِيَا بَرِ كَلَمِ
 مَرَدِ مَوْلَا جَمْعِ اَنْبِيَا زَمَنِ مَوْلَا جَمْعِ اَنْبِيَا
 نَسِي

بَنِي چرخِ اَرَاغِ شَهَادَتِ اَعْلَانِ هَرِ رُوحِ مَوْتِ دَوْتِ
 جِهَنَّمَ دِي نَعْمَتِ بَرِ اِيْمَانِ دِي رُوحِ مَيِّتِ نَمَانِ اِيْمَانِ
 جَوْدِ مَخْلُوقِ پادشاهِ بَيْنِ حُكْمِ مَرْدِ سَرِ اَعْلَانِ
 وَاَلَسَ رِيْ قَالِبِ نُوْزِ بَيْنِ جَنِّي دِي بَرِ اَعْلَانِ
 بَقَرِ وَغَدِ نُوْزِ بَيْنِ بَسْمِ اَلْمَنْشِ اَعْلَانِ
 جِهَنَّمَ دِي رُوحِ نَفْسِ جِهَنَّمَ دِي رُوحِ نَفْسِ
 قَالِبِ رُوحِ نَفْسِ رُوحِ نَفْسِ اَعْلَانِ
 مَالِكِ خَرَجِ خَيْرِ اِيْمَانِ دِي رُوحِ جِهَنَّمَ اَعْلَانِ
 بَهْمِ قَالِبِ رُوحِ اَعْلَانِ بِي كَلِمَاتِ اَعْلَانِ
 فَرَادِ اِيْمَانِ اَعْلَانِ حُرَّتِ نَكَمِ تَوَجُّهِ رُوحِ اَعْلَانِ
 شَيْطَانِ اَعْلَانِ اَعْلَانِ لَوِ اَعْلَانِ اَعْلَانِ
 دِي اَعْلَانِ اَعْلَانِ دِي اَعْلَانِ اَعْلَانِ

یک دقیقه هر چهار کلمه
 چه نوی که از بزمین بدستگار
 دانش کی آدم دستم بران
 به ملک امن بزم بحیم
 خود تیر فرزند تیر سبزش
 دانش کی فانی بختا کبر
 درین دایره فانی به
 ز قوم و زخا کروت درو
 بخت بعضی بهت بختا کبر
 ناله غوغا شیطان لعین
 ز کله در و نش یاده بومار
 چندی هزار بخت و سمن
 بخت نیک مددش تیرش

کسان بخت

۹
 چندی از بختا کبر
 بخت نیک مددش تیرش

کشتن بدخ شیطا لعین
 بردن بدخ شیطا لعین
 چو دغا فانی درین کرد ظاهر
 فانی ای فانی بنویس بکار
 فانی ای فانی بنویس بکار
 درت موج ایوه جیوه تمام
 لغزه بهت کشتا نه اعلان
 منم بقطره آب در دیا
 خدایه فرما تو بری گوان
 حواله دردم آما بصیر
 گوان بهت کشتا نه اعلان
 فانی بنویس بکار
 با فرمان پادشاهی ابر

کسان بخت

بود ما فرما صبران از نین
 بر لبها هر چی بهیخ زمین
 نغمه گیسو فایض از دست
 از شیار در چهار تمام نبات
 گشت این لبها خیمه و نهرا
 نغمه و سکون هیچ نه نو
 یک نغمه گیسو او هر دی سوا
 سنا تا بواج میگردین فنا
 ما هو آفتاب بره زمین بود
 ما بر خالچه شکر خفوفه
 چه فایض بودم خدا در برسا
 کسی زین بهیخ مردی دی دنیا
 فایض از شیار ماه عا جعفر
 میلا در کجی حمله خوش
 بغیر چه ایشا خالق اکبر
 ای بند ضعیف کی دنیا
 فرما بکره قبض روح اودان
 ما تو زنده کن ز صبر
 فایض بنجم بکره قبض لیا
 دنیا فایض چه بریزد آن
 فایض از شیار کوبه لطیف
 ناله کوه از بنده ضعیف
 دنیا فایض بوسه
 دنیا فایض بوسه

فایض

فایض بفرمان الهی غفار
 کیان وین گیسو بزرگوار
 دخی نظر کو فایض ناله
 دنیا چو لپسین کسین خیا
 سده دفعه در کبوس فایض
 هیچ اما جیبش تی راز
 محبتش بدر بیکه عفا
 دنیا خالین واحد القها
 قال الله تعالی
 لمن الملك الیوم الله
 الواحد القهار
 احوال زمین کبرین سپان
 همیشه یونس در دای اودان
 هر کشته سیرا فایض کربا
 یا حشر تیرا دنیا بود
 کربان بزرگی قطع مکران
 هم چه بالادی او شرف مکران
 هر کشته زمین منه دریا
 چه بالادی کعبه بوس گناه
 مکران حجره بزرگ کیم
 مکران پای پرکی جسم
 اودا فایض زمین بتجدد
 بزرگایا بولین هیچ فایض خراب

احوال زمین کبرین سپان
 همیشه یونس در دای اودان

١٥٧٢

چنی در ماهی دنیاں مانسہ
 پری مہمانی تہ اندر بہشت
 جودا باہر پالشی رخ فتم
 میضرت درون برائے دلیل
 کلم فرمان پائے غفارت
 ہر تاجہ سال دنیا فخر و ریا
 اسم افسان چنی رخی جبریل
 ہم دینہ زمان مشان کھنوز
 اسمی تہ و غفور غفران
 بہشت بہشت بدو رقب
 ہم پری اللہ رسول برود
 لوان بہشت را ہم دراد

۱۰۰

زمینش چه باقوب لایق
سر زمینم وضع خلق چه نوام
رخ وینه رسا لغز به سال
یکسال چه بین می چه سال
بقدر و باله بدست بر چه
نارک و نجیب قدر بر چه
ناید تمیزش براق ما
چون برق قطع شود
بگشت تدارک آن نجیب
هر چه به سیر اندازد
ملکدان برادر بر روضه
چون زمین هموار شود
قاعا صفا صفا شود
کونان سده به جلیل
اور روضه رسول منش دلیل
ریدن با کوبان ملک غفور
هر جا که تو یک طبق نور
آینه آن نه رسول سوره
مادون نه آن بجزر
کنایه سال براق را
خیزان نباد بر او تدارک
که یک طبق تو هم به نایان
هر پادار از روضه مبارک

در خوارق

بهر دست نشست سبای پیش
 حاکم ز تیش گشت ریزان پیش
 بهر دست نشست رسول فالور
 ترازو مال جده نوز و خفا سر
 بهر دست نشست عیسی صبر
 حله نوریش بهر دست بود
 بهر دست نشست رسول سرور
 سوز ایست روز قیامت
 آرزو دینش زانست و اچهر
 بدرنگه گشت سینه سادات
 زول بغضش زنده برین است
 بهر دست نشست سحر و جادو
 فلاسفه بهر دست بهر دست
 اسرافیل و غفران و جبر
 آما بهر دست سینه سادات
 نفسی که درون بهر دست
 آسمان و زمین و جبر

تاج نورش نیاز روی فرق سوار برق چلوا و نه برق
 لودنیه را رسول لولایک با دو حضور وین کویست
 خرد و مساجد اوین و نه زمین ناله جبر کای رب العالمین
 ندانم آماج بر در کاره سه مهر لاری کسکی کسکی
 اروغین روی رکوع و سجود جلوس اعدا ال قیام قعود
 آرد روی جهنت و سعادت کتاب هم مهر و غریب عتاب عتاب
 سه مهر دراز ناک شاه انبیا هر چه بلوری مادی بسیا
 خوش یار بجای کاه حتم وعدت دان بنم غفور
 خیر از غفران حبیب الکرات ماور و کسباده مهر نور
 قوله تعالی ولسوف یعطیک مائة الف و ستمائة
 جو دما بر بالائی کرامت انچه نهد از حق بر منی کرام
 میوه پاپن نور و نه نور بر کشت سواد مهر تا بوجم

و

و انچه از ارج جبار است روحا بهای به بویه کما
 آید و نه میان نهای دین بکرم فرمان پادشای ذوالمن
 نفعی سپهر کرمین میان بیوفین امر پادشای جهان
 قوله تعالی فاذا نفع فی الصور فاذا
 هم قیام ینظرون
 و نای چل مساله و نه غفور فرده اسراف و بیکر بوجو
 اسرافیل خیر فرودا بعز نهد و نه مخلوق کشت و نه غفور
 صد لاله جو میوه میوه کما ای روح خواجه به ضم دار
 ای سبب خاک کس کس غفور کشت زلفه به عظم ام و هم
 هر روحی نشو به اعدای کما باهر فرمان شاه به ادریش
 روحان کشت و نه کسب کما نظر کمران جمیع ابدان
 اسرافیل از ارج کما غفور بری استقامت روح جبار غفور

حکم فرماں سماء خیر ازین
 مهر روحی شود در ملک ویش
 در نهایت جنت پری رخ شو
 زمین رخسار منبر مبدو
 آسمان در زمین مبدل
 خلدنی بیکه است من مبدل
 بیکه قیقه پنداری عفو
 محشر مکر و مکر مار و مور
 در ناله و سماع و جوی طلیو
 هر کام به هر کام طلی کعبو
 مکر و دیوان او البغور
 جبر و استخوان و باد مرو
 جدای از اول خالق ز نام
 مکر و دیوان ازین مجت نام
 یکم ازین سخن نام خاتم
 کسب یافته اهل مراد کید
 اگر مؤمنان بدست یمن
 نیکباده لیس لی راه کبر و
 و اذ الجنة
 انزل کفیت
 اگر کافران از بدست چوب
 مکر و دیوان او البغور
 رستش مکر و مکر مار و مور
 مکر و دیوان او البغور

حکم فرماں سماء خیر ازین
 مهر روحی شود در ملک ویش
 در نهایت جنت پری رخ شو
 زمین رخسار منبر مبدو
 آسمان در زمین مبدل
 خلدنی بیکه است من مبدل
 بیکه قیقه پنداری عفو
 محشر مکر و مکر مار و مور
 در ناله و سماع و جوی طلیو
 هر کام به هر کام طلی کعبو
 مکر و دیوان او البغور
 جبر و استخوان و باد مرو
 جدای از اول خالق ز نام
 مکر و دیوان ازین مجت نام
 یکم ازین سخن نام خاتم
 کسب یافته اهل مراد کید
 اگر مؤمنان بدست یمن
 نیکباده لیس لی راه کبر و
 و اذ الجنة
 انزل کفیت
 اگر کافران از بدست چوب
 مکر و دیوان او البغور
 رستش مکر و مکر مار و مور
 مکر و دیوان او البغور

در نهایت جنت پری رخ شو
 زمین رخسار منبر مبدو
 آسمان در زمین مبدل
 خلدنی بیکه است من مبدل
 بیکه قیقه پنداری عفو
 محشر مکر و مکر مار و مور
 در ناله و سماع و جوی طلیو
 هر کام به هر کام طلی کعبو
 مکر و دیوان او البغور
 جبر و استخوان و باد مرو
 جدای از اول خالق ز نام
 مکر و دیوان ازین مجت نام
 یکم ازین سخن نام خاتم
 کسب یافته اهل مراد کید
 اگر مؤمنان بدست یمن
 نیکباده لیس لی راه کبر و
 و اذ الجنة
 انزل کفیت
 اگر کافران از بدست چوب
 مکر و دیوان او البغور
 رستش مکر و مکر مار و مور
 مکر و دیوان او البغور

فتنه صورت میمون ریشه خوار صورت نوگر

خوش کجای یبول شاه بر باب
 یوسف میخ فی العیوب
 رسول الله شفقت کرد روی
 فرمادی سایه تو خطیم
 روز قیامت بهشتی تو
 صفت اولین صورت میمون
 بر ساق به کنج نوعه الم
 قوله تعالى الفتنه
 صفت مین صورت خمر
 و اما نیکین بولوعه از راه
 صفت سیمین ناهنا و کور
 تا کجای حاصل کرد و شر می پویند

تیمه بحال سر و اول شوند و داغ خطه عمل خود نموده

ناغی لی کردن چه بین مردم
 قوله تعالى واذا
 با الفتن
 صفت چهارم میم که دلال
 قوله تعالى انه
 پنجم هول ویم چه در خرابی
 امر نه نعت ماچو مردم
 ایا مریون الناس
 الفسکم و انتم تنو
 تعقلون
 ششم حجج شکم بر آتش
 قوله تعالى و اذا

عنوان و کلام از وین شای جان
 در کجای در غایت کجای

۷
 قَوْلُهُ تَعَالَى أُولَئِكَ الَّذِينَ الشُّرَكَاءُ
 وَالْحَيَاتِ الدُّنْيَا
 ۸
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ
 وَلَا يَغْنَبْ لَكُمْ لَغُفْكُمْ
 ۹
 أَنْ يَأْكُلَ لَحْمٌ مِنْ أَخِيهِ مَيْتًا
 قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّ الْمُسْلِمِينَ فَلَا
 تَدْعُو مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

زین

۱۱
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۲
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۳
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۴
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۵
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۶
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۷
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۸
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۱۹
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 ۲۰
 قَوْلُهُ تَعَالَى

وَبِذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
 وَالْحَافِظِ فِي الْآيَاتِ
 الْجَنَّةِ وَالصَّاحِبِ
 السَّبِيلِ وَمَا
 قُوجَ وَبَيْنَ بَيْنِهِ خَيْرٌ
 حَسْرَتُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ
 أَوْ أَمْسَى كَوْنُ خَيْرٍ
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ
 سَمِعُوا مِنْ رَبِّهِمْ كُنْزًا
 تَوْبَةً لِمَنْ يَدْعُوهُ
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ

الذهب

الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَلَا يَقْضُوا فَرَادَى
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ
 عَلَيْهِمْ فِي النَّاسِ خَيْرٌ
 وَجَنُودُهُمْ وَظُهُورُهُمْ
 كُنُوزُهُمْ لَا يَفْسُدُ
 تَنْزِيلُ
 كُنُوزُهُمْ
 يَدْرُسُ وَتَكُونُ
 لَوْلَا كَرِهَ مَزِيدُ خَيْرٍ
 مَوْجِدُ الْبَيْتِ يَمْنَانِي
 حَسْرَتُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ
 أَوْ أَمْسَى كَوْنُ خَيْرٍ
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ

يَدْرُسُ وَتَكُونُ
 لَوْلَا كَرِهَ مَزِيدُ خَيْرٍ
 مَوْجِدُ الْبَيْتِ يَمْنَانِي
 حَسْرَتُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ
 أَوْ أَمْسَى كَوْنُ خَيْرٍ
 قَوْلُهُ تَعَالَى
 وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ

قوله تعالى هم الذین کذبوا بالبیع
وشرک

فوج پنجهن اوج قبر وین
بری جنتم ملکان لیس
جه وی کنه ملک مردم هزاران
مخلوقات تمام جه وین نوران
جه وقت کنه حیا جه ملوک
کمون لیس زرق و برق
توبه کمون اوج هزاران
بی توبه مردن جه دمای فانی

قوله تعالى السخفون
لا یستحقون

فوج شکمین و بی چینه و پو
جه کثرت سر زبانان پیر
روشن سیاه منجم بوی قیر
میران چه درخ بر بند و پیر
بران چه درخ نگو از بوز
بجسته نشو بدله پر بون
نیکون توبه جه کادی باری
مناجری درخ و آتش جاری

و در اینجا

قوله تعالى الذین کذبوا بالبیع
وشرک

فوج پنجهن کجلم باری
توین ویریم جدم اوج و جری
کنان چه درخ اضر بلیت
یکون ای نفس کنه شهادت

قوله تعالى ولا
ومن یتموها

کام الشهادت
فانه تم قلبه
همچون قبر و سر و بالینه
بران چه سقم و دریناه
فوج پنجهن و کلام
لحق بوالننا الله
کانت فاحشیه
جهان ازرقن جان پنهان
نهان چه قبر و سر و بالینه
شکم و پنجه رن چه زرق
مکون توبه هر ناله مردن
مناجری درخ و آتش جاری

و در اینجا

وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ
ظُلُمًا أَظْمًا يَأْكُلُونَ
وَيَسْتَصِلُونَ
سَعِيرًا
فَمَنْ يَمُنْ بِمَا عَرَفَ
وَإِنْ لَمْ يَأْتِ الْوَعْدَ
بَلَاءٌ مِمَّنْ يَنْتَظَرُونَ
فَلْيَسْكُنْ
وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ
ظُلُمًا أَظْمًا يَأْكُلُونَ
وَيَسْتَصِلُونَ
سَعِيرًا
فَمَنْ يَمُنْ بِمَا عَرَفَ
وَإِنْ لَمْ يَأْتِ الْوَعْدَ
بَلَاءٌ مِمَّنْ يَنْتَظَرُونَ
فَلْيَسْكُنْ

نَجْمًا

إِنَّمَا الْإِنْسَانُ
كَافِرٌ
وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ
ظُلُمًا أَظْمًا يَأْكُلُونَ
وَيَسْتَصِلُونَ
سَعِيرًا
فَمَنْ يَمُنْ بِمَا عَرَفَ
وَإِنْ لَمْ يَأْتِ الْوَعْدَ
بَلَاءٌ مِمَّنْ يَنْتَظَرُونَ
فَلْيَسْكُنْ
وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ
ظُلُمًا أَظْمًا يَأْكُلُونَ
وَيَسْتَصِلُونَ
سَعِيرًا
فَمَنْ يَمُنْ بِمَا عَرَفَ
وَإِنْ لَمْ يَأْتِ الْوَعْدَ
بَلَاءٌ مِمَّنْ يَنْتَظَرُونَ
فَلْيَسْكُنْ

وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ
ظُلُمًا أَظْمًا يَأْكُلُونَ
وَيَسْتَصِلُونَ
سَعِيرًا
فَمَنْ يَمُنْ بِمَا عَرَفَ
وَإِنْ لَمْ يَأْتِ الْوَعْدَ
بَلَاءٌ مِمَّنْ يَنْتَظَرُونَ
فَلْيَسْكُنْ

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَلَهُمْ جَنَّاتُ

ارزش فرموده است سرور
چل سال نام از نیکوئی
به صد رو به دست نیکو
بوده با هر بنیای بهشت
جمله ملکی به بحر حقیر
آفتاب و ماه و ستاره و شمس
که در آن کبریا و عزت است
فراش هر چه در آن است
خلق نام کبر مرد و موج
از صفی و منور و منیر

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
الْمَأْوَى

سَائِرُ نَوَاحِي جَمِيعِ دُنْيَاكَ
سَائِرُ ظُهُوتِ تَمَنَّى نَارِكَ

همه به سائر نواحی دنیای تو
ایام مال به دل نوبه
بار به هر چه نفع در دنیا
خوارم کنی به وسیله
اوست نکر در فعل و فعل
کسی صدقه کرد به بهشت
کسی خوش بود به عیب
خود ما به امر شاه کبریا
ضمیمه نور به امر فعال
بسته طاعت خاص از بهشت

کتاب از نواحی دنیای تو

وَلَا إِلَهَ إِلَّا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ صَلَوَاتُكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ
تأوی و فریاد هر حیوان
چون دام مار را می بیند
و حیوان می خورند از آن می گویند
ناله صاحب خود را را می بینم
صاحب عزیز بفرمونی
بدید بلفظ ناله می شنود
چون دام مار را می بیند
موا را نیز آنرا بگوید
لغزش دو هست او نامزد تو
لغزش حب او سواد و خط
هر کس را که بگوید لغزش

هر که سبک بدو کف نمران
روانش از آن بودی سحر
و اما من ثقلت
موازینۀ فخر و عیوب
عشۀ راضیه
و اما من خفت
هوازینۀ قافله
فرمان جودت و بلوغ
اول که پیش خرج کرد
لبس من خفت و نشو و نو
و خدمت من جلد گرفت و بیجا
سقطان لعین پدید نماند
مگر خدۀ افروز و بار بار
و این بدن جودت نماند
هر چه کوش بود سلاطین

بهشت نفری را بر زمین بود با او شکر محکم بکرم الله
 یومئذین محمد ث احبنا لها
 و این مردان هر دو کاتبین با هم فرزان بار خدای مبین
 کز راه کابلین یعلمون ما فیقولون
 و در میان هم چنین بنال بدان ساهری چه بفرمود
 یومئذین علیهم السنتهم و انید
 یهم و انیجلهم بما کانوا یعلمون
 یکایک مردم مالو بجهنم چه پای دیوان بار خدای مبین
 اول مادر از جمع قاربان می بودن قاربان
 قرآن چه رسول کردند بیان یوفیق تو م در یکسر زبان
 چه شد از من لایق بستان شکایت بوری ملک کجاست
 چو من کجاست از من بجهنم نه در دشمنی که بگذرد

و این

خالق بقدر ما نیت فرود خدای مبین
 از دودش در دین بود با چنین خدای مبین
 خدای قاری بار خدای مبین بداد تو دولت و نعمت
 بداد تو دولت و نعمت خدای مبین
 خدای مبین تو کوی در دین خدای مبین
 مراد است بیری بواجب خدای مبین
 خدای روان مادر خدای مبین خدای مبین
 خدای مبین خدای مبین خدای مبین خدای مبین
 بداد تو دولت و نعمت خدای مبین
 خدای مبین خدای مبین خدای مبین خدای مبین
 خدای مبین خدای مبین خدای مبین خدای مبین
 خدای مبین خدای مبین خدای مبین خدای مبین

و این

خدایا بفرست روح پاک
 مرا در آن لایق تو سپردی
 منتهی که کوی تو به من
 هر تا بولاجا بتو در خاص
 اینتو در هر کجای شکست
 چه این من لایق شکست
 و است از هر رسول سرور
 خود من لایق شکست
 کی چه از صاحب آبرو بان
 سر که از صف من شکست
 از من فرست رسول خدا
 بشکست از صف من شکست
 بارب به خاطر رسول خدا
 من که از صف من شکست
 خود را فرست از صف من شکست
 یعنی چه من لایق شکست
 هر کسی ظنی من شکست
 بود من لایق شکست
 صد را که در صف من شکست
 بود من لایق شکست
 میان چه من لایق شکست
 بود من لایق شکست

محب

ما به عبد الله پاک
 حق اینتا به تو سپردی
 چه من لایق تو سپردی
 خود من لایق تو سپردی
 خدایا بفرست روح پاک
 مرا در آن لایق تو سپردی
 منتهی که کوی تو به من
 هر تا بولاجا بتو در خاص
 اینتو در هر کجای شکست
 چه این من لایق شکست
 و است از هر رسول سرور
 خود من لایق شکست
 کی چه از صاحب آبرو بان
 سر که از صف من شکست
 از من فرست رسول خدا
 بشکست از صف من شکست
 بارب به خاطر رسول خدا
 من که از صف من شکست
 خود را فرست از صف من شکست
 یعنی چه من لایق شکست
 هر کسی ظنی من شکست
 بود من لایق شکست
 صد را که در صف من شکست
 بود من لایق شکست
 میان چه من لایق شکست
 بود من لایق شکست

محب

عَفْوَ اُولَئِیْهِ اَجْرٌ عَظِیْمًا

بود با صبر تحمل عرض کوا الله
طلبکار از کشت معطل نه
کنای طیب کار به جگر در
بود ماضی ماران منیر
اوان ضعیف تمام در حال
ضرر اندر لیسان مکر خطای
جلال و کمالات بیان
نمای مکرر بیان بر زبان
ضرر و سرور و تولد خوشی
رسول مملوک و سرور و کرامت
حجت تمام اهل تمام معتبر

سر کرب

کرام کلمات زمانه سلطان
بران بدو رخ تمام او کرده
رسول سرور و راجع کلام
اگر مردم و ترغیب موت
لکه جوید از کلمات بربانی
تا شمس جمع انجمن پاک
و مایه اندازد بیرون کرد
باقی اندازد بکفر قیامت
از جمع و روضه و زین
لغیر و گناه بکنو عذر
ایستادند و زانوی بخت
بضرر از این اهل طاعت

بیمه صبر تمام مراد
بجسته ایستادند و زانوی
کوته تر از افق ان صبر حجت
صبر عظیم از این بیوفت
صبر در اندازد بیوفت
موج با صبر ایستای به بار
صبر از این جمع عظیم
موج صبر کثرت و زانوی
از صبر کثرت و زانوی
چون این اهل سر را بر تاب
و شمع و کون و اوست
و در این و سر را بر تاب

اولی جبریا در این کتاب

مهر لک در این تجوید کتاب
 چه بودی که نهان مردم نماند
 بر آن فی صریح او نام تبار
 و اعطای ما چنانکه از او کتب
 این همه تبار بر یکسان قرار
 و باره زدن کمران به عذر
 ز قلم صریح ما لایق کتاب
 تمام بر یکسان مردم قرار
 ما بود که سبک متاز از افعال
 بجز از هر سو میجو بر قرار
 مین آن بود که یک دهر
 هیچ او را که هر روز سال
 کس چه حال او این خبر دار
 مهر لک در این تجوید کتاب
 چه بودی که نهان مردم نماند
 بر آن فی صریح او نام تبار
 و اعطای ما چنانکه از او کتب
 این همه تبار بر یکسان قرار
 و باره زدن کمران به عذر
 ز قلم صریح ما لایق کتاب
 تمام بر یکسان مردم قرار
 ما بود که سبک متاز از افعال
 بجز از هر سو میجو بر قرار
 مین آن بود که یک دهر
 هیچ او را که هر روز سال
 کس چه حال او این خبر دار

خ

خبر چه تبار نام به بلبل
 ما رو بر زبان نام محبت
 نماند نیاید و کلمه رسول
 مشو میخواند به کمال
 خوش من این که سازد اول
 خرافه فرشته را برین و درون
 و اما بر کمال کمال
 میان کمال و اولاد
 خود ما را که تبار نام
 نامش صریح ما به کمال
 جبر علی و تبار نام
 ما جو به است برین و درون
 مکنو به برین و نام رسول
 ما رو بر زبان نام محبت
 نماند نیاید و کلمه رسول
 مشو میخواند به کمال
 خوش من این که سازد اول
 خرافه فرشته را برین و درون
 و اما بر کمال کمال
 میان کمال و اولاد
 خود ما را که تبار نام
 نامش صریح ما به کمال
 جبر علی و تبار نام
 ما جو به است برین و درون

این کتاب از تبار نام

شارب الخمر تارك الصلوة
 يحكم كذا فيكم كذا حيا
 اذ يربح الله قدران ينش
 مودة اذ يارب في غشم
 هم اذ يارب اذ يارب
 حيث يوسس كراهه اذ يارب
 الذين ياكلون الرنا
 ليعوم الذين يحطه
 ال يربح الله قدران ينش
 يحكم كذا فيكم كذا حيا
 خزيمة النار كذا فيكم
 ياكلون اشرال الدنيا
 لا يعلعون الا لكما
 الشيطان من المي
 لرب يربح الله قدران ينش
 جبهه اذ يارب اذ يارب
 اذ يارب اذ يارب اذ يارب
 في ظلمها اذ يارب اذ يارب

في
 في

في يطو لغم ناسرا و
 حراما ما يكون ملها امير
 كذا فيكم كذا حيا
 تارك الصلوة اذ يارب
 هم اذ يارب اذ يارب
 حيث يوسس كراهه اذ يارب
 الذين ياكلون الرنا
 ليعوم الذين يحطه
 ال يربح الله قدران ينش
 يحكم كذا فيكم كذا حيا
 خزيمة النار كذا فيكم
 ياكلون اشرال الدنيا
 لا يعلعون الا لكما
 الشيطان من المي
 لرب يربح الله قدران ينش
 جبهه اذ يارب اذ يارب
 اذ يارب اذ يارب اذ يارب
 في ظلمها اذ يارب اذ يارب

فخرهم من الله
 قولهم لعلنا
 هم اذ غيت ما دون جبرك
 كنت نفور ولسانك
 جبرك من غيرك
 بمان بولسا
 مزان اذان تارا
 الجحيم صلوه
 بعض اكله
 جبرك من غيرك
 مهران درخ
 ساهي روح كتم كندا
 القليل من بندين
 فضلهم من الله
 قولهم لعلنا
 هم اذ غيت ما دون جبرك
 كنت نفور ولسانك
 جبرك من غيرك
 بمان بولسا
 مزان اذان تارا
 الجحيم صلوه
 بعض اكله
 جبرك من غيرك
 مهران درخ
 ساهي روح كتم كندا
 القليل من بندين

هين

بين ذلك سلام الله
 الى اهله واولاده
 الشهادة ومن
 قلبه هم جودت
 حاق الوداد
 رومان من سياه
 لعاق الوداد
 هم اذ غيت ما
 عاق الوداد
 قولهم لعلنا
 بالوا الذين
 محروا المساكين
 الى اهله واولاده
 الشهادة ومن
 قلبه هم جودت
 حاق الوداد
 رومان من سياه
 لعاق الوداد
 هم اذ غيت ما
 عاق الوداد
 قولهم لعلنا
 بالوا الذين
 محروا المساكين

وَالْمَا رَجَبُ الْجَنبِ وَالصَّاحِبِ الْجَنبِ
وَأَنْتَ السَّبِيلُ
ما را آن کردی چه محرابی محراب
ماورای آن فی یوم یوم
الکشف خیر من زبانه
وَأَنْتَ كَانَ مَشْقَالِ دُرَّتِ خِلْدِ اَبَدِ
بکام خندان پستی عفا
آج در صبح نینال چه سر
در نهنت تو ترانه دانه رعد
کو ازل بر به نغمه خوران
نوشای دل در لطف
قَامَا مِنْ أَوْحَى كِتَابَةِ يَكْمِينَا قَسُوفِ

تجلی

يَحْيَا سَبْحًا حَسْبَا لَيْسَ أَوْ يَنْقَلِبُ لَيْسَ
أَهْلُهُ مَسْرُورُ
در شقایق سرش بوزیر
وَأَنْتَ كَانَ مَشْقَالِ دُرَّتِ خِلْدِ اَبَدِ
لانه دانه کراله خندان
اگر تو فضل مهران رحمت
بدست چه سر فاسد مهران
قطره آن درخشان بقیع
در نهنت تو ترانه دانه رعد
کو ازل بر به نغمه خوران
نوشای دل در لطف
قَامَا مِنْ أَوْحَى كِتَابَةِ يَكْمِينَا قَسُوفِ

تجلی

سَطَّالَتُكَوْشُهَا
الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ
عَلَى النَّاسِ وَكَوْنُ
شَهيداً -

برای کافران لغزای حق
چنی چینه کاشک است اسیر
جمع کافران مادران بکسیر
ایم حضرت ربه چینی و چینه
گشت قیل در بخیر کردنشان
نشان نه آید کافریه چیر
آرزو گران بیان و بیرون
ما چو بنان ملک سقر
شیطان لعین که کاردان
چند کوز آید مردان و نشان

شکله

کَلَامُ الرَّادِّانِ خَيْرٌ
قِيلَ لَهُمْ ذُقُوا
مِنْهَا أَعْدَاءُ فِيهَا
بِالَّذِي كُفْتُمْ بِهِ

کَلَامُ بُولِ
حضرت رسول
اگر منظر بدیدم توفیق
برو کی صراط امر را در
بگم فرمان خالق اکیه
تعبیر هر نفس قران
وَأَنْ مِنْكُمْ إِلَّا فَاغِرٌ
مَعْتَمِدٌ مَقْضِيَا
بار خیزد بر سر زخمیه
مهرت فخره صراط را

قترج لشیر کا القصر کا ناله صمالة صغیر

خطای مودر صو کا
نمان صہنم ماوران و میس
اند فرس هم بطور میو
کرت میان چوک بدین بصر
جہانہ زفر مہر و شغیر

قوله تعالى وتوکل

صدای زفر شوا صد سال
نام دنیا امثال ہمیں
خلیل الرحمن موی بر سر
سوی جہر صفا لکھی
فرخ سر کا ملکوتی شان
ما جان ای لہر قتی تو شمع

نہا

نقشہ حاکم نقی صامان

نقشہ دیا بکرہ صوب
شکر کا آہر زائر مسو
جودا جمیل سوا جو پیش
کامر من کام دہ توبہ کار

نقشہ جہانہ نیکہ ناکا

خاموش سورا باہر داد
جودا لہر بکام السہ
کی جہاں ملک و سرار
کرت لہر شکر آرمین
کر و صہر جہر میل بہر
جہر میل حرف کو سہ ہر

نقشہ

او بخار تو ز نسبت کویا
 بود ما با هم خالق اسبه
 کم و بیش بود چندی موراران
 و اما چه شد که یونان لغت
 با کش کرد رسول مهرور
 و با ما ما چو رسول بالکن
 با کش کرد رسول سهرور
 بود ما عصبی ما و ران و بر
 حسنا کش کم سبب است زار
 بودش به فرخ بخار نورار
 عوض کرد یار تی با ما لغت
 بر تو ز نسبت من هم بی صرا

سنت

من از ایم کرد مهر تو ما بود
 عوض من اولک ساه بی غما
 مجبور و حشمتی ما حاکم
 یا سبب با حشمت ساه غما
 ابواب حاکم
 با من بیان در کای ختم
 نام مهر نقش تو حشمت بی شک
 ساکن مهر مهر کیه بیان
 دشمنان ز من در کانه حشمت
 و من من حشمت من کانه حشمت
 چهارم نظمی به سبب ان پرت
 شعیر چندی پری لغت مرود

هر کس در مقام نباشد گویند
 رسول بر سادای پهنه و خیمه
 پای چو به مقام نوازی خیمه
 دات تو به کسای رسول کرد
 خود به بخت کبریا ن
 نامزد برافت لم به عیان
 انغم جبرئیل بر افکار
 چو آمدت تو بر شمع کسای
 رسول از شفقت گفت زود
 چه بودی به نور رسول امینی
 جبرئیل سرش بگرفت تا خوش
 بر ساعت چون آما بهش
 فرما جبرئیل غمخیز زبال
 گنج تو حق من یکسر لای و بار
 بوداش جبرئیل رسول خود
 مگر امده بدو رخ مشو
 عرضش بلی مال کبایر
 جو به در رخ لو جو با هر
 رسول در شفقت گویا زار
 اسرینانی ریزا چون میل و آ
 بر افتاد بگردش زاری
 اما گنجش اسر و عاری
 جبرئیل

در مقام نباشد گویند
 دات بر سادای پهنه و خیمه
 پای چو به مقام نوازی خیمه
 دات تو به کسای رسول کرد
 خود به بخت کبریا ن
 نامزد برافت لم به عیان
 انغم جبرئیل بر افکار
 چو آمدت تو بر شمع کسای
 رسول از شفقت گفت زود
 چه بودی به نور رسول امینی
 جبرئیل سرش بگرفت تا خوش
 بر ساعت چون آما بهش
 فرما جبرئیل غمخیز زبال
 گنج تو حق من یکسر لای و بار
 بوداش جبرئیل رسول خود
 مگر امده بدو رخ مشو
 عرضش بلی مال کبایر
 جو به در رخ لو جو با هر
 رسول در شفقت گویا زار
 اسرینانی ریزا چون میل و آ
 بر افتاد بگردش زاری
 اما گنجش اسر و عاری
 جبرئیل

غشک نهان بران جنت هو با جان قادر قدرت
بر صوفی مال او دیم بجا بعضی تر غدن به ناربیا
مکر خطاب پادشاه غفا بر کس ایمانش مانع نمیکند
بشک بدور در به ناربیا دوستان دستان بگردان
لواوران درستان تمام میشن بهم میوان بکلام
بعضی مانع به ناربیا مکر فدا و نر بر رویه
کشت کردن را صبح بر ملا حاضر نه بنیر چرخانی
بر کیم یک دفعه چرخ خدا کارش نکردن چرخ خدا
نقش در جفتش ملو و جوش جدریال رحمت مکر خردنه
خرد رحمت درو شجاعت هو بر و ان تا انرا الحیات
دریش نشو ان با نرند کشت جان جوان مجرب دنیا
جان جویم با خوش و خوش دیگر کشت لباس بخت پر
ایک طایفه

بریک طایفه طلاق کردن بعضی فدا و نر ازادش کردن
کشت اما بهشت جزایا کشت تا شاد و وضع خیر
سجده بران بشه اقدس حریت دان پیمان نداشت
ایر مدو بواب مالو اگر عطایا فرزند به مکر
مشن به بخت نداشت مالو کشت نر کیم طلاق
دختر ایمان خون ایش تمام حیرت مودان پیش
رباعی بود ابدین کفر و دلو کانی و مسلیق
جودا بر خانی اگر مروت بویه چرخ اودانی بود
خدا کردن باطل ابدیت ای که مروت بویه کشت
و با لاله جان کز در قلم بران نر مروت ای که و غم

[illegible][illegible]

در دل خود بدار جان
 بشوین بزمی سخن بیان
 به کفایتی بر لب سوز
 طبعون بشوین در آن خوش
 و هماره با کمال کز تان
 به یاقوت سخن در تکران
 به خیمه صبح جزو ارغوان
 به آفتاب داران بکران
 ششم زینا کیم بر جان
 به عبودیت جمع جان
 هفتمین به طبع زینا
 به غایت کمال در آن
 در دهان شمع کیم بر جان
 به زبان بار بار تکران
 با کمال کمال کمال کمال
 به مشغول ز کمال و احوال
 و در خط زینا به او زینا
 به قدرت پر شمع
 اول لا اله الا الله بن
 حرم محمد رسول الله بن
 رسول سرور و روح در آن
 به دلش بی فکر و پیران
 مرادش

بر اثر کمال کمال کمال
 به دریا کشت آرا پیر
 در شش پروردار خردم چه
 دستها چنانش رو کن شما
 بخور دل ای دعا شریف
 به از بقول رسول لطیف
 به کار شست و بشوید
 به کمال میلش به جوید
 اشهد ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له و اشهد ان سیدنا
 محمد عبده و رسوله اللهم
 اجعل فی من توأمتی و اجعل فی
 من المظهرین و اجعل فی من
 عبادک الصالحین سبحانک اللهم

وَيُحَدِّثُكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
اسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ

و در این زمان که پادشاه در این
جای بود و غایت حضرت

نہ آئے ہن مخمور لہ بہ امر نر پادشاہ صمد

اشان هو العيسى موبج

فصل اول در بیان احوال و حال

فدین به من بیدار
باز آن خاله خان

پادشاه در این روز در کعبه ایستاد و دعا خواند و فرمود که این روز را روز دعا خواندن قرار دهیم.

امروزه در میان ما و بعضی از اهل
عراق و سیستان و بلخ و...

پاکستان فدا ہو گیا

میرزا جبار فرزند اسحاق خان ساکنان قبه

نورین بیچ

ماہنامہ ہجریہ فیروزستان نوشتن جید نوشتن مدد ہستون

گرفت و خون از آنها برونیه شوهرچه افشا و نیه آینه

نشان جایشان به شمایان ایشان به خوشامیایان

چونکه بنده بر حق است و بنده

میرزا حسن علی قلی خان

ایک قطرہ و زان مذین

پیر یکدہ کا زین جہر میں

بشاره فانی است چنانچه

انگشت شصت و یکم از جلد زرین و صبر و شوق نماز

کتابت از دست ابراهیم بن محمد شاذان حسینی

چند روز در رجب سال ۱۰۰۰

میرزا محمد علی خان

مدرسه در نزد روضه عثمان با و روی گشت شرط

جدا و زش یک جور العین نشین بدشال بوزنیک
الریک موداد بگنوزمین روشن مکر و موداد زمین
کل را احدی حدان دلبز مفا دس ملک پوشیا نر
نما رملک پارچه استبرق قلت ایشان بقه یک در
لش چرخ زش از ش به نحوه جبر سمت الحمد لله

الحمد لله الذي هدانا لهذا
و كنا وعدة و اوتينا الا
رسلنا بشوق من الجنة و اوتينا من الجنة

جدا و ما بفضل پارشا عاقل لغا ذات حق پشانه
و ان

و ان لقاء الله تعالى في الجنة للمؤمنين حق

نان دینه اریک وجهت بقا حق تمام بیان است
بشال سال تمام گشت مشو جزین زمین جبر این وجه آن
خوادران بهر رستم بهمان رومان پیشان به نامان
بلکم به الطاف پارشا بهمان ابوه شاد بهر برضه خدا
نوزمان موان بزجه موان فی صریان یک بهمان دن
اگر بدوزن در مانا موان بهر بیان گشت بهر جمع
دعا شوهر مان باوران با ثایه بهر بقا الله

از امرش برادران بجای حدتال سوچانیا رسیا
بر زن مهره دیش با خوال میشه بسخه بشود برینو اور دیش
نور و دشا لپی ضار خدا خداوند بوش مد شول جزا
بر شرط اوزن خیزد منت اگر بنید بر معیت
او سخاوت هیچ نه اوسه شوا بش نین جبهه کار بود
شوا بر شاگشت بنما شکایت کران بلفا خدا
ما جان یار با لاشا عظم زمان پیمان کرد
خداوند و ما بر همه نان انومان بر شاگشت و بیزان
شان بدین

شان بدین شولان شول عشق و نوش کران شامی شول
زمان کون عرض شاه اکبر ما چاکمیت هلتنا به
تا اجمه بریم بیکر شای تو شایه شاد شویم گشت بلفا تو
خداوند از ان پاک شسته چند و منتی اید نه بدین
ما جان یار به نیمه یک ساعت جبهه اوتوا اجمه گشت رامت
نمای بر جبهه شان بشاگشت شول شول
سیان به ما بیکر اندیش در شول شول بلفا شول
نمیج و میشه موت اوم بر شول بقول النوان شول

هر وقت که زکرا نعام باوران طهارت مقدس غلام
 به طاعت و توبه و تقوا بر طاعت و توبه و تقوا
 جملات قرآن به این شریف کرد با طهارت و طهارت
 و لطاف علیهم لصحاف رحمت و کوا
 و فیما ما الشئ الا لفسد و فساد الاعین
 عیون و آنتم فیما خال الدون
 هر طریقی از انواع تمام به آخر ختم بر شئی به تمام
 چنانچه از اول و غیر منوش و نیکو است به تمام
 طفلی مشرکان و شرکان و غیره و کمان و کمان
 یا رب بجا بخت و محراب و کمان و کمان
 از تیر و چوب و کمان اول به بخشی بجان ایمان
 کمان

کمان کمان کمان کمان به طهارت و طهارت
 به طهارت و طهارت و طهارت و طهارت
 بر طاعت و توبه و تقوا بر طاعت و توبه و تقوا
 هزار و صد و نود و هشت منی چهار ماه کمان به طهارت
 عشاء و نسیب الاخر با و با تمام کمان به طهارت
 و آنکه سر آره مانین بر طهر و طهارت و طهارت
 اهل جهالت بکثره ناد بیک مانجه و طهارت
 هزاران هر روز و روزگار زما بر طهر و طهارت
 نیت که کمان به طهارت و طهارت و طهارت
 تحریر به ۲۲ ماه تفرقه و طهارت

$$\begin{array}{r} 1254 \\ 1295 \\ \hline 2549 \end{array}$$

Handwritten Persian text, likely a manuscript or letter, featuring several lines of script. A circular library stamp is visible near the bottom center, containing the text "کتابخانه قلمس شادری اسلام آباد" (Qalam Shadri Library, Islamabad) and "جمهوری اسلامی ایران" (Islamic Republic of Iran).



۵۲۷
۵۲۸

الحی علی

و عبد الحی اند محمد عبد الله
 بنی دکره الی او
 کرم علی و سکا کسر

الحی علی



متمنی است مطالب زیر را در متن کتاب تصحیح فرمایند

بخش یکم

عبارت صحیح	عبارت غلط	صفحه سطر
شکل خاص	شکل خاصی	۲ ۱
شانه ای	شانه	۱۰ ۲
بارانهای شدید	باران ها شدید	۶ ۴
مسیر رودخانه	سیر رودخانه	۱۰ ۷
شعب	شعبات	۱۵ ۱۰
شعب	شعبات	۲ ۱۱
اطراف آن نقاط	اطراف نقاط	۱۲ ۱۴
بریدگی هائی	بریدگیهای	۱۷ ۱۴
و در نتیجه در مقابل	و در نتیجه و در مقابل	۱۵ ۱۵
که قریه ای	که قریه	۱۵ ۱۵
شناخته در کلبه مت	شناخته در کلبه مت	۶ ۱۶



خطی